

۳۹۷۴

۱۵
۳۱۴۱۲

تاریخ چشم ایران



کتابخانه مرکزی و موزه اسناد

استاد راهنما

جناب آقای دکتر بینا

نقاش - حبل حقیقت

فروردین ۱۳۳۰

فهرست مطالب

صفحه	مقدمه
۳ =	الف - پرچم ایران قبل از اسلام
۳ =	۱ - دوره هخامنشیان
۶ =	۲ - دوره سلوکید ها و اشکانیان
۷ =	۳ - دوره ساسانیان
۱۰ =	ب - افانۀ حاکم قلمی و تاریخی در خصوص درفش کاویان
۱۱ =	۱ - مطالب فرحخت آندراج
۱۲ =	۲ - = فخرالدین ابنی در فرحخت جهانگیری
۱۳ =	۳ - = زین الاخبار
۱۴ =	۴ - = تاریخ معجم
۱۴ =	۵ - = تجارب الهم (زیسنده ابوعلی سکویه)
۱۴ =	۶ - = در مفار کاوه
۲۰ =	۷ - = گفته حاکم حکیم ابوالقاسم فردوسی درباره درفش کاویان
۲۹ =	۸ - = نقوش درفش کاویان
۴۲ =	۹ - = رنگباز درفش کاویان و اهمیت آن
۴۳ =	۱۰ - = عاقبت درفش کاویان
۴۶ =	ج - پرچم ایران بعد از اسلام ۱ دوره اسلامی
۶۲ =	۲ - = علامت سر و خورشید
۷۴ =	۳ - = پرچم در دوره صفویه
۸۲ =	۴ - = پرچم نادرشاه
۸۲ =	۵ - = پرچم در زمان قاجاریه
۹۰ =	نکته پرچم ایران

فهرست تصاویر

صفحه -	پرچم شاه رنگ ایران
۶ =	اولین برق ناشایسته در ایران حکومت میکردانه
" =	نقش برق ایران که در پیش از زریحاک بیرون آمده
" =	پرچم در زمان ساسانیان
۵۲ =	نقش شیر و ستاره زایچه آنیکو سر
۶۳ =	برق ایران در آغاز قرن ۱۴
۶۴ =	کاشی لعابدار که در عمارت قزوین است
۶۴ =	برق شاهان مغول که شیر و خورشید دارد
۶۶ =	نقش شیر در خانه به
۸۰ =	برق قاجار مختلف ایران در عمارت کبودنیک - برق شاهزاده - برق شاه - برق ایران - برق تجارت
۸۲ =	نقش شکر قبر در امامزاده نزدیکی ولایت
۸۵ =	برق ایران در زمان قاجاریه
۸۷ =	سکه طلای ۵۰ تومانی در زمان آغا محمد خان
۸۸ =	برق سفیر ایران بنویسه در زمان شاه سلطان حسین
۸۸ =	نقش شیر و خورشید سفیر شاه ناصر در دوم



زائد میدانم که بعد از آن مقدمه بر این رساله چیز سزایم زیرا بدین شک
است که هم خراب است و نیز بنا که قصد مطالعه این اوراق را دارند خود بطور کامل
از مطالعه سبک در راه فرستادن این مضمون بچیده مراد بوده است آنگاه بعد از مراد
اینست نمیتواند ادعا کند که تاریخچه پرچم ایران را بطور کامل نوشته است و این
نکته را میتواند و عرض نماید که در نگارش آن تا آنجا که برایش مقدور بود سعی
و دافعی مبذول داشته و مطالب را بطور کامل برشته تحریر در آورده است بنابراین
با در نظر گرفتن این علم و ادب و تاریخی یک دانشجو تاریخ و جغرافیا در هر سبک
بعضی مطالب ادا نموده باشد چندان حذر و احتیاط نگرفت .

جیل حقیقت

مقدمه

معمولاً علائم منتقله روی پرچم یا پیکانی در اغلب موارد رنگارنگی پرچمی را تشکیل میدهد. رابطه ای با گذشته داشته و با عقاید مذهبی یا سیاسی اقوام که ارتباط نزدیکی دارد.

اولین بزرگواران که در جهان ساخته شده اغلب سمبولیک علامت‌های مذهبی بوده است. علای اقوام نشان داده اند که در بین ملل بدوی اساس قدرت غالباً اسرار آمیز بوده و مربوط بیک نیروی مقدسی شده که نشاء تمام حیات و قدرت بسیار رفته و احترامش واجب بوده است و آنرا «مانا» علامت می نامیدند. این قدرت و اقتدار خفیه بنده اندان عالم متعلق به پادشاه و همین نیرو که متعلق به حکمران بود در طبیعت وجود داشته و گاهی در بعضی از موجودات و آب و هوا و غیره متمرکز شده که آنها را Totem می نامیدند.

در حلقه قلم از مذهب، گروه سرخ پوست زامی شرقی ادیان خاصه کانا را می است که بمنزله قدرت یافتن

یا بزرگواران

باز قوت قدرت چه چون چنانچه قلمبر این قدرت کامله معرب یک دسته جماعتی که آنرا قبیله می نامیدند

همه در مذهب و قدرت

بسیار که در مذهب یک قبیله نژاد و در علم خود می اندیشیدند و در هیچ نوع خود را قلمبر نژاد

(در مذهب نژاد برادر و خواهر یا عمو و عمه را نمیشد گفتن)

افرادیکه قبیله مکن بدلاز جا با مختلف در جمیع شیره و برابر اسکا خود « مله متقی » را انتخاب نمایند این مله است مکن بدلیک حیوان را یک
 نبات یا مخضر یا شئی باشد و آنرا بعنوان قرتم پرستش و احترام نموده و معتقد بودند که این قرتم بکین صانع و پروردگار و مالک و پرستگار
 نامت که از زمره وجود می باشد

اثراست نیز در نا حفظ من قبیله خدایه و پنج نوعی تاثیر در دور قیام و دیگر می رسد است زیرا سایر قیام نیز به خود قرتم یا مخضر
 داشته و حتی این قرتم با رقیب محله یک می شودند

بنابر این یک از نشانه های راضی جامه قدیم از یک طرف تعصبات کثورت بقطعات کوچکی که آنها را در مصر بومی بنامندند و قدما
 آنها در ارضی مختلف خرق کرده شده در مصر به ۲۲ مرسیه است از طرف دیگر بومی حیوان یا نبات و یا مله مترا بعنوان حامی برابر خود آنها بکین
 مله است برقی بنابر این بطوریکه ذکر شده ابتدا در مصر و بین الفریج است که می شده و بعداً در عیلام ظاهر شده است این مله است با
 در ابتدا در اوست نیزه منضرد که منظر آسانست بهر سپهر بهریت می دانی در آره که بر ترک آن مله مترا که منظر و نماینده مستطالکاف بهر قرار می داند
 در عیلام اغلب بر قیامی که یافته شده در جوار یک مقام ربانی و روحانی قرار گرفته و در تباط و یک پرچم را در زمره قدیمه
 با معانی ربانی و الهی می رساند

در اواخر خطوط هزاره چهارم قبل از میلاد مله هم دیگر هم در برقی نقش که اندامند که عصب که بر سر میله با نقش میله است
 در این نقش تاریخی پرچم ایران است که از دوره هخامنشی تا امروزی مله در یک درگاه تاریخی بسته که در آن دوره است

پیر از آن ۳۵۵ جوان رشید و لباسها را در خوانی و نعلب آن حرکت میکردند و پشت سر آنها عرابی
 بنام اورمزا که با لباس سفید بسته شده بود حرکت میکرد و در نعلب این عراب هم قورچیلای حرکت میکرد
 که آنها هم آفتاب میفکند و پشت کمر از این هم ۱۲ عراب که بنزد سیم میزدی بود حرکت میکردند پیر از آن
 سواره نظام ۱۰۰ مت مختلف بالاسر ای مخصوص و اسلحه مختلف میدادند و در دنبال آنها ۱۰۰ هزار جوان
 جادیدان پارس با لباسها بسیار زیبا بطوریکه بجلالت همک از فتون بازها میترسید حرکت میکردند
 پیر از آن گردونش همی که ۵ در آن نشسته بود و داشت این گردون از طرفی بمجموعه عاشر زری و سیجی نری بود
 مخرج مخرج جمعه عاشر مژده جمعه خدا را آن قدر که است در بالدر سرش و عقاب از طلا با بالهای
 کتره و دیده و منو و این ظاهراً جلالت برقی ایران به است و مخرج رومی نموده این جلالت مخرج
 مقتدر به است . .

این آخرین مرد که است که از پرچم ایران بنا بگفته عاشر مخرجی خارجی در این بود به

است

۲- درباره دفتر ایران در دوره عثمانی سند معتبر دیگری که در دست است گفته گردنغون مخرج خود
 ینا به است که در حدود ۴۲۷ پیر از میلاد ولایت یافته و در ۳۵۵ پیر از میلاد در گذشته است وی در
 کتاب مخرج خود ذکر کرد دفتر عثمانی در وقت که کتاب سیر و پیر "Enlehermery" یا پیر
 کوثر که درباره که پیر بزرگ و شکر یا شکر میگوید "باشان دست داده با نامها سرشده راه بردند و نگاران دفتر
 او باشند که عقاب نری بر او نشسته بر سر نیزه به - دفتر یادش همان ایران خود میدنکونه است
 پیر از آن در کتاب دیگر بنام "بازگشت" از نری میگوید "در مغرب بودند در آنجا دفترش و مبینند" عقاب
 نری است که باب گشاده و بر سر نیزه جا داده اند" بدینگونه شک نیست که دفتر در دفتر بنا همان عثمانی

عقاب نرین بوده است و این همان نقشی است که رویان از آن پیر در کهراند و پسر نقش برق امپراطران
و پلای همان متعدد در پناه مانند امپراطور آلمان و امپراطور روسیه و پلای همی گویستان و پلای همی
زینان و امپراطور سراطیش و امپراطور فرخنده در زمان ناپلئون

نابراین در این زمینه که کنگ در فخر نهانشان عقاب یعنی شاهین بعد بنا به گفته کنگ که در روزگاری ناپلئون
یقین حاصل نمود

در اینک بطور کلی ایراتان در زمانها بسیار قدیم و بسیار از آغاز تشریف سلطنت در این کشور پرچم خاص و تشریف
دیده اند که در رسم و تشریفات بکار میبردند و در سفرها و میدانها جنگ همراه داشته اند و شکی نیست بحدود
گذر حین را عقیده برای است که گاه و محاسن سوارخانه تخت که در دپارتمان سلطنت برق آشوب کرده که در
خواه محاسن سوارخانه است آمده و از این و آن در بناها خود بکار برده و از آن اقتباس کرده اند

قدیمی ترین سند که در این زمینه وجود است خاتم کارس دیوار است که در حدود سنگی از این
ساخته اند و در آن منظره جنگ بسکندر مقدونی را با دلدوروش سوم هخامنشی رسم کرده اند و این خاتم کاری
در خرابه های شهر معروف پونی در ایتالیا بوده که در سال ۷۹ میلادی در تپه خوران آتشفشان کوه ویزولیا
ریخته و اکنون آن خاتم کارس بطور ناقص در موزه های شهر ناپلین باقی است

در این صفحه است سردار دلدوروش برق سفید رنگی است که بر سر چوب کرده اند و یکی از سواران آن را
نگاه میداد که برافروخته و منقوش است

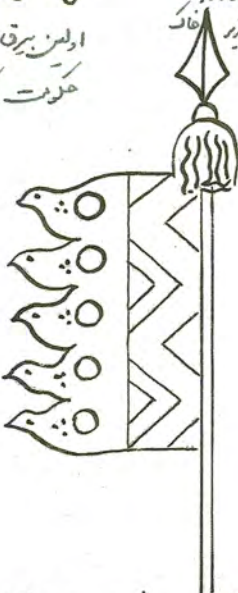
بر ضرور چوب نیز قدمت پرچم سلطنتی هخامنشی را خود شنید ذکر میکند یوئاس زوناراس
در کتاب تاریخ یونان که در سال ۱۵۹۷ نوشته از روی آثار قدیمه قدمت پرچم ایران را در دوره هخامنشی



اولین برق
 شایسته سید در اورد
 حرمت مکرده اند



نقره برق ابراک
 کشته شده منظره
 رانشال دیده و در
 بیرون آورده است



پرچم در زمان ساسانیان

چنین نفر کوه

دو ماه نقره خام - یک عقاب مکلل بخورشید و مشتری بزرگ سیاه "

و هم ادویه که این پرچم در آنجا ادا شد و در آنجا تا اینکه سرور آنرا تغییر دهد

و اما سلسله پادشاهان قدیمی پارت که در ایران سکنی داشتند و فرمانروائی میکردند اغلب بزرگ میله ای
با پرچم پارچه در هم آمیخته بودند از سکه ها این دوره چنین بر می آید که پرچم این پادشاهان (در هر ضرب سکه
پادشاهانش بزرگ نسبت میزدند) یک مغه چهار گوش بود که این مغه بر روی قسمت شده و در داخل آن قسمت
دایره ای دیده میشد باله سر پرچم شکر عقاب یا قوش نقش شده و سر آن دایره از مغه آویخته است

این پرچم در دوره ساسانیان مختلف مکرر در سکه ها نقش شده و برسانه که در آن پرچم این سلسله بود
منظور از دایره یا اینکه در این پرچم دیده میشد اجرام سماوی و شاید بچهار قسمت نمودن آنهم ارتباطی با نظریه نجومی
قدیم راجع بچهار قسمت بودن جهان داشته است

عقاب نیز ارتباطی با پادشاهان دارد و اغلب نماد قدرت پادشاهان است و از قدیم عقاب یا قوش در نزد
مردم ارتباط نزدیکی با خدای آسمان یا خدای بزرگ دارد و از این رو ما نیز پرچم ها ضمن اینکه با سلسله های ارتباطی دارند
ممکن است در بعضی حالت جنبه مذهبی و شاید فلسفی نیز داشته اند

ضمیمه اینکه پرچم ساسانیان شرکت بهر یک از پادشاهان عدل نم خاص خود را نیز داشته و در روی سکه های این
سلسله نم خاص هر پادشاه بعضی اوقات بطور بارز دیده میشود که در یک مرد ماه و ستاره در هر دو دایره قوش.

در دوره ساسانیان و ساسانیان - بنا به گفته پر خورشید پرچم ساسانیان که اغلب بهر دایره با مغه یا نقره نیز مزین
بوده است و اما پارتها در قرن دوم میلادی در آن پرچم با ابریشم بسیار صبر و زیاده بهر آنکه در هر یک فقط
رویا نموده بود و در این پرچم ای ابریشمی از دایره نقش میشده و یک میله در آن و صبر بوده و با تمام این

احوال شرابان است که در این دوره پرچم با یکدیگر بچهار قسمت منقسم میشده و در پائین آن سرباها با آویخته بوده
و همچنین پرچم با نعلین خورشید پترا لکهاکان بکار گرفته است و معلوم میشود تا آن زمان معقاب یا قوس فلک سلطنت نموده است
و در پشت هم را نیز علامتی خاص میبود از قبیل ستاره یا شاخ یا یکدیگر که زن و داماد آن را این صحنی از دور سر که ای این
دوره و علامت که پشت بان اشکاف بر علامه خود نصب نموده اند بخوبی آشکار است

بطول کلی برقی در زمان اشکاف یعنی زمانیکه فرمانداری در نقاط مختلف ایران حکومت میکردند در دست
معلوم نیست ظاهراً گاه بتقلید روم معقاب در سر بر برقی می نگاشته اند و گاه مثل پادشاه و ستاره بر برقی نصب است
بطول یک که در دور سر که در زمان اشکاف معلوم گشته است پشت سکه با نقوشی است که بعضی صورت
اشک اول را نشان میدهد که بر سکه محوطه شش قرار گرفته است و گاه در دست دارد و بعضی از سکه را دیگر
صورت معقاب بتقلید کرده و این قسمت گاهی است که هنوز علامت معقاب برین که نماینده پرچم ایران قبل از حکومت
اشکانیان و در زمان هخامنشیان وجود داشته این سلسله علامت معقاب را بعنوان نماینده پرچم بکار میبردند

۳ دوره ساسانیان - پرچم در دوره ساسانیان یک دم رنگی بود بر سر مفهوم امروز خود بر داشته و شباهت زیادی از حیث
جهت اتصال بیکدیگر و پاره بودن بر برقی خاص امروز را یافته است

چنانکه در دوره ضعف اشکانیان در دور بعضی از مسکولانی که از امارت فارس که نیاکان ساسانیان بعد از
دوران سرزمین بطور مدتی حکومت میکردند آثار پرید است که قوی گشته با قدرت

این سلسله در حدود ۲۰۰ پیش از میلاد تا ۲۱۰ میلاد در فارس پادشاهی کرد و آفریقا و خرنیش را در زیر پایگان
است که پیش از یک در ۲۱۰ میلاد در جانشین او شده و در ۲۲۶ پیش از میلاد این پادشاه رسیده است
در دور سر که با یک که از این دوره بدست آمده است آتش که در یک و دیده میشود که در طرف چپ آن کمر
صلب علامت و ستاره و در طرف راست چیز ربن مستطیل رفته دارد بر سر چوب کهنه اند و پیر است که بر رفته بهر

و گاهی مگر بر کسی نشسته و چو به دست دارد و عجمان برقی در طرف چپ سکه رو بر و در او افرشته شده است
بیشتر پادشاهان این سکه در سکه با سر خود لقب (خفته دار) را بکار برده اند که عجمان کلمه فرمانده را فارسی
است

از سکه طین مملو با سر در دور ضعف اشکاف در نوع سکه است آندره است یک سکه با فقره و یک نوع
از سرب. سکه با فقره بسته دوره تقسیم می شد

اول دوره که صاحبان سکه کات عجمان فراتارا که FARATARA یا خیت کارا
FAITHARA داشته اند در این سکه با یک طرف خط پهلوی یک طرف دیگر تصویر آتشکده و پهلوی آتشکده برقی
دیده می شود

دوم دوره که صاحبان سکه با خود ملکا یعنی شاه خوانده اند در این سکه با سرب برقی ستون دیده
می شود که باله سر آن تکرار بر نه ارسیده است

سوم دوره که صاحبان سکه با سر اشکاف دارند و عباد نگاه که در سکه دیده می شود آتشکده تنه است
و گاهی هم موبر پهلوی آتشکده بسته است

سکه با سرب در او اثر کار خط در نه افرشته شده است و بر دور بعضی از آنها تصویر مهر دیده می شود
و بر دور بعضی دیگر دیده می شود که دست راست خود را بجهت جلو دراز کرده و بر او اهلل و ماه و ستاره است
در درشتی که از زبان ساسانیان قلعه می شود که سپاهیان آنرا محاصره کرده اند و در دست این سپاهیان
بر جمیع پادشاهان

شاه پهلوی مل برقی بهر است که از یک سکه افقی تشکیل شده و در سینه سکه گویا حمار درشته
و در سر آن م سرب ضخیم آویخته بهر است

برجسم برام چهارم (۳۸۸ تا ۳۹۹ میلادی) از یک سید افقی تشکر میسر کرده و سرتاب فهم بر آن آورده
بعد و در بالدر آن حلقه کپک قرار داشته و در آن حلقه یک جفت شاخ که محققاً عذرت ماه است قرار
داشته است چیزیکه مسلم و محقق است اینست که در دوره ساسانی پادشاهان و حکمت خاصه بخیر سید و ماه میران
اعلی سلطین شاخ این دو ساره ثانیاً که آسمانی را بر تاج خود نصب میگردانند و اغلب عذرت بر این دو ساره ثانیاً
بر عقاب که عذرت خدا را آسان است نیز بر تاج آنها نصب میگردانند

ن عجم دوم (۳۱۰ تا ۲۷۹ میلادی) در کاغذی که کشف شد نوشته خود را دوست ستارگان و برابر ماه و خورشید
میخواند و در دوم باین عبارت میگوید: "قسم بآفتاب خدا بزرگ که گذشت و تو خورشید جهان را نمود و از حرارت
خود جمیع کائنات را گرم کرده است"

در نقش اردشیر دوم در طاقستان و سرین احوال از او و مترا (هر)، حرار گرفته و مهر از اسفند که دو اردشیر

فقتره سناخته مرید

[illegible]

قدیمترین و معتبرترین سندیکه از دور و سامانیان باقی است نقشی است از شاه عیصر اول که در این اثر
روم بر افشاندگی در بار او زانو درود و دست سرش عیصر که بر آب نشسته است پاره پاره تراپی دیده میشود که جز
بر هیچ ویری چیزی دیگر نتواند بود و این نگاره در دفتر زمان سامانیان است که اکنون در قفسه ستم باقی است

در پیشانی ساسانیان اگر در سراسر این دوره چنین نبوده باشد لا اقل در زمانها سر آخر آن دوره
برق نظامی ایران را « درفش کاویان » می گفتند .

ب افسانه های قدیمی و تاریخی در خصوص درفش کاویان

بعضی از درفش اف نه کاوه و مربوط به تاریخ ایران قدیم قبل از قرن هشتم پیش از میلاد میدانند
و تاریخ زندگانی اقوام ایرانی تا زمان حیدائی آنها از سایر اقوام هخند و مربوط به تاریخ تا قرن هشتم پیش از میلاد و تا یک
پست بطریق از داستانها سر قدیم ایران بر می آید آری ما در این دست لا اقل چهار دولت داشته اند که میتوان آنها را

بترتیب دولت جانشینان جمشید و فریدون و دولت اخلف منوچهر و دولت اخلف ناب خواند

بعضی از محققین که دوره جمشید و جانشینان او بسیار قدیم و مربوط به زمانه است که هنوز شعبه با خلف
نژاد هخند و مربوط به از هم جدا شده بودند و در هر حال تحقیق میتوان گفت که زبان جمشید مربوط به بعد است که

آری ما با هخند و آری با هم زندگی می کردند زیرا که جمشید در هخند و هخند در هخند (نیمه) ذکر کرده فغانه در

اوستا هم جمشید در پی منه ، ذکر کرده است دولت جانشینان فریدون هم که داستان کاوه و مربوط به این هم میدانند

زمانه است که ایرانیها و هخند با یکدیگر میزیستند و اخلف ناب و منوچهر جزو دوره بائی است که آری با ای

ایرانی در شاه فلدت ایران زندگی می کردند

در اینجا باید متذکر شد که منسوب شمردن داستانها بیک در باره جمشید و منوچهر و فریدون و ناب و

اشک آنها در دست است نمیتواند از منتهای قبر تاریخ ایران را در پیش سازد و نمیتوان زمان دولتها را

چهار گانه منسوب به مسلمانان دوره باس را قبل از تاریخ دانست زیرا که داستانها بر پایه قدیم ایران را در اول بعد پس

تخلف تحریفات و تصرفات و بعد از مرگ او زنده گاه اشخاص مؤثر است که در یافتن حقایق از آنها کار می رود
است چنانکه فی المثل اشهر و حوادث از دوره اشکانیان و ساسانیان را بدوره افسانه گاه نسبت داده اند و نظم این
دستاوردها بصورت اولیه با نبودن منابع کافی امکان پذیر نیست از میان داستانها قدیم ایران قسمی از آنها که
پیش از این از کتاب اوستا و کتب دیگر آریائی هستند موجود آمده چنانکه در کیمیا مرث در این کتب بنام گومرانا و از
جستید در اوستا بنام نیمه ذکر شده و خریدون را ترا یانا و گاوسرا و گاوسرسان یا اوسانا نامیده اند

برخی از فرضیه ها عقیده بر این است که ضحاک که در میان گاود و با وضعت مد عقیده همچنان آذربایجان
یا آذربایجان و ضحاک پادشاه است. در هر حال چنانکه گفته شد با دست نبودن منابع کافی از تاریخ و افسانه با هر منبع
ایرانی بیان حقایق بسیار دشوار است. اینک بذکر دستاوردهای که در خصوص روضه ایران و گاوه آهنگ در ضمن
تحقیق نگاشته اند به یاد آورده

۱- میر پادشاه بن غلام محمد الدین مختصر بنشاد در ضحاک آذربایجان که کائناتین فرخنگ بنان
خاسته تالیف شده مد عقیده است و در ۱۳۰۶ = ۱۸۸۸ بیان رسیده است در خصوص روضه ایران و بیان همین
روایت است "روضه گاوای نامش مشهور است فیض علم متعلق به گاوه آهنگ و گاوه دیر برده گاوه نورو و قوت
در سپاهیان که سرسرایه ایران در آن شهر جا و مقام داشتند و استعداد جنگ و آلدت حرب در آنها شته و
بر درخت می شد در وقت اوج در آن زمان که ضحاک تانر برادر زاده شد ادعای حاکم بر عزم خود یعنی
بر عید هم خروج کرد و غلبه یافت ظلم و بیاداد او از حد گذشت و بعد از زندان مردم در آویخت مردم
سپاهیان را در یکجا بردند گاوه خروج کرد پوست پاره از قطع کرد در پیش کمر داشت بر سر چوبه کرد
و داد خواست جماعتی انبوه بر گرد و سر چوب آمدند و تابع راسی شدند در آن زمان ضحاک بن

عنوان که حجم مرداسش بخواند در حدود باب نهم میرد گاهه براغتائی ایرانیان خبری دل را که نزد داشت
پنهان و در لایبان در بسته مخفی و بشیر گاو پر دشت ریخته بود پیدا کرده و پادشاهی بر دشته بهر ضحاک
آمدند و او را از میان برداشته و در چاه داوود در آویخته تا بمرد چه چاه داوود معدن گوگرد است و
آن در خشت ایرانیان بفال محمول گرفته و او را بسیار بر آن نصب کرده تا زمانی اسلام مغز میزدند

۲- خزانة المصنفین در ۱۰۲۵ در فرهنگ جهانگیر بنویسید گاو دانی در خشت یا گاو دانی
در خشت نام علم خرد و آن است چه در خشت را علم گویند و گاو دانی منسوب بگاو آهنگر است تفسیر این
اهل آنکه چون ضحاک بعلقت نشست بعد از مدتی دو سحله بر دوش او از رنج سلطان پیداشد و
آن بصورت دوازده نفر مردمان در میان و در دمیگرد و تسکین آن لازمتر سر آدمی بود بدین واسطه
بسیار حکم او گشته شدند و گاو دانی آهنگر میزد در صفایان و چند پسر او را نیز گشته بودند و پسر از او
قباده مار و لاله میزد و پسر باین دو پسر نزدیک رسید گاو دانی این خیال بی طاقت شده و در آن زمان حکمی
در صفایان بنای دانا و در انواع طلسمات ماهر و گاو دانی با او آشنا شد در سه بعد از او رفت و از ظلم ضحاک
بیشتر خیزند از خود شکایت کرد حکیم گفت که اگر تو اندک شجاعت داشته باشی من دفع این ظلم از تو
مکنم گاو دانی گفت که من در خود این جرأت نمی یابم در آن وقت گاو دانی از پوست ببر یا بنگ که آن بنگ
در وقت کار بر میان میبندند در کمر بسته بود آن حکیم از او گرفت و بعد در ساعت سه بر آن کشید
و با گاو دانی گفت می باید که چون کن ضحاک بگریختن پسران تو بیا نیاید این چشم را بر سر جیب کرده بگو که
داوود ظلم ضحاک چند آن خلق بر تو جمع شود که هیچ کس با تو مقاومت نتواند کرد و بعد از مدتی که کن ضحاک
بگریختن پسران گاو دانی او را با پنجه حکیم و صیت کرده عمل نمود مردم بر او جمع گشته و او را بمیدان میبردند

آمدن ضحاک جنگ کرده بعضی را کشته و بعضی را گریز اندیند و جمعی بر سر داروخه صفایان یکجدا او را
بقتل آوردند چون این خبر ضحاک رسید شکر جنگ کاوه فرستاد کاوه با ایشان جنگ کرد و همه را منهنم گردانید
انقصه بر شکر که جنگ او میآیند چون چشم ایشان بر آن چرم علم چرمی یافتند همه منهنم میگرفتند تا آنکه
آخر کاوه فریدون را از پلای ایشان برداشت و با ضحاک جنگ کرد و او را گرفت بعد میگوید که فریدون چرم
را بفرومود تا مرصع کردند و آنرا کاواغانه درفش نام نهادند و درفش کاواغانه نیز میگویند

بعد از فریدون هر یک از سلاطین جوامع نفیسی بر آن میافزود چنانچه تمام مقبول از بهادران آن
عاجز ماندند و همچنان سلاطین حج آمدند و عزیمت کردند و در هر جنگی که آن علم میبود البته فتح خدا آن لشکر بود
۳- در زین الاخبار میگوید - کاوه بیرون آمد و آن سربازان را که آن جنگ را با ایشان
اندر سر چوچه کرد و آواز زد که عوالم فریدون که جوید با من بروید مردم اینو با و رفتند و روی بوی
ابری نهادند و پیش فریدون شدند و بر سر پلای ایشان سلام کردند او کاوه را گرامی کرد و آن پوست را
درفش کاواغانه نام کرده و فرمود تا در خزانه بگذاشتند و با بسیار بدان قوم داد و زر و جواهر بسیار بر آن درفش
لکاب برد و آن درفش را ملک جمیع ستم بزرگ داشتند که هر صابر بر آن درفش رو میزدند و فریاد میزدند
و دیگر اندران چیز عجمی افزودند و جوامع تا بعد از کار عمر بن الخطاب رضی الله عنه که بدست قاصد حجب کردند
و شکست بر عجم آمد و آن درفش بستند و آن جوامع از وی باز کردند و اصرار نداشتند که باز کردند

۴- در تاریخ معجم میگوید فریدون آن پوست یارده که کاوه بر سر حجب نصب کرده بود بفرومود
تا در نزد قنقذ و بچو ام نفس از قوت رانده و در سر بد خاشاک و زرد آس رنگ و لاله مطلقه مرصع کردند
و درفش کاواغانه بآن نام نهادند و گفت این را است فرخنده حضرت و آثار پسر خود را و طفل دارد و ملک فرس

آن آیت را بقلب داشتند و محافظت آنرا خورشتم و مضیی بزرگ سمروند و انتصاب آنرا در مصافحه
 هر چه فسخ و فترت شناختند و اما انکون در خزانة نزد و هر دو سوار که آفرینوک عجم است مانده بود و چون او
 کشته شد و مضی امارت و مسند خدمت بشکوه و جفت عزمین الخطاب بن فیل بنیت گرفت با حصار آن
 امارت مشغول و چون حاضر کردند تعجب نمود از بسیار و چون انفسر کرد در آن تعبیه کرده بودند گفت در کسر که
 فترت از دست پاره آشکارا بود چه کشته شود چنانکه نزد و در کشته شد

۵ - در تبار با ادم ابو علی هر سکه بنویسد چون ازین کانی بر دو پسر نزد آ پسر رسیده بود
 برابر بخواست چوب را برگرفت و بگردش خرجهایی چرمی بیاد و حق و گویند که در آشکار بود و آنچه
 آویخت سوره بود که از آتش خود و پناه میداد و آنرا در فترت هر دو و مردم را به یکبار بروراسب
 خواند که در بدله و ستمها سرخاوان بودند و کارش را بد و نیز در گرفت و ایرانیان این در فترت را بفعل نیک
 میگرفتند و از ابریزک میرفتند و بر آن افروخته و پسر از آن جو ابریشم کردند تا آنجا که پلش بان
 ایران آنرا در فترت بزرگ خود ساخته و آنرا آشکارا میگرفتند و در فترت کابیان (می نامیدند و آنرا از هر دو کار با
 بزرگ یکبار نمیدادند

در تبار الحسین نام کاوه را کانی و در فترت را در فترت کابیان خط گفته اند

و در مصافحه کاوه اسامی این پهلوان را در زبان پهلوی کاوک نیامیده اند چنانکه در زبان درسی کاوه گفته اند
 در شاهنامه هر دو پسر ایندوستان و نام این پهلوان است و مسلم است که کلمه کاویان از همان ریشه کوی در
 زبان اوستا و کی و د کای و د کایا در زبان کنونی است و بمعنی شاهی و منسوب بشان است
 و فترت کاویان برقی شاهی معنی میدهد مانند تاج کای که بمعنی تاج شاهی است چنانکه میانه که در

زبان پندرخم کلمه گاوایان از کلمه کاوه ساخته شده باشد زیرا که مطابق قاعده معمولی زبان پندرخم
صفت نسبی از کاوه باید کاودکان باشد نه گاوایان در اوستا در داستان ههناک و فریدون اشاره بکاوه
نیت و در نهایتا در فخر نامه بر دهنه بعنوان کاوش درفش که بنهار امروزی گاو درفش یا درفش گاو
میگویند پیداست گاو درانها اسامه برین داستان است که فریدون را در کودکی گاو سر دلم است چنانکه
گرز او هم دگرز گاو سما و یا گاو سر نام دارد و قطعا درفش گاو از آن جهت است که در روی پاره آن
نقش گاو در موه چنانکه بعد از این مفسد در بایه نقوش که بر روی درفش ایرانیان بهر ذکر خواهد شد
در بر صورت این ترکیب است و استای از زبان پندرخم درفش گاوایان کرده و پس از کلمه گاوایان نام
گاو را که جبر که دایندستان را از آنجا آورده اند

بسیار از درفش درباره مفسر درفش مطالب نوشته اند لذا بجمعه حافظ او بهی در تحفه الهیاء
که در ۹۴۴ تألیف شده میگوید « درفش یکی اندک سراجان و کفشگران را باشد و دیگر عدت و درفش علم
چنانکه خرد و درفش علم گفته است

ز بر گونه گونه نماند و درفش سپهر عارض ندرین وزیر نه نقش

یکی دیگر از مؤرخین در مؤید الفضله که در حران و هم تألیف شده در کلمه اختر گاوایان پیوسته
اختر گاوایان بمعنی علم و راست خرد وین است و آن از هم چنینست بود که کاوه روز خروج بر سر چوچ کرده
و هم غمته بطوب خرد وین بر وین آمد و چون بعد از این پوخته و فریدون ههناک را زنده
گرفته و آن علم چرمی را مبارک شمرده و بپا نه برشته و پس و او را در دانشانه و تا آخر عمر بپا نه

گرفته و باز آنرا مخلص و رافع بلب و جواهر بایست ساخته اند آخر الدرجون در عهد خلفت امیرالمؤمنین
 عرضی اله خلعت مستحسنه و یکی از لشکرا سلم آنرا بفارس یافته امیرالمؤمنین آنرا میان مسلمانان قس
 کرد - سپرد معز درفش بنویسد (درفش بالفهم والفتح و آن آلت آخرا بر ارجان و کشتگان و احباب انسان دارند
 و بدان حرم را سوار کنند)

سر از آن گریه درفش کاوان درفش کاوان راست و عم فرید است و کیفیت آن در شرح است
 مؤلف فرحنگ جهانگیر در کتاب فرید بنویسد درفش کاوان در اول مرد و دوم علم را گویند که در روز جنگ دارند
 چنانکه خاقانی هم فرماید

دی تو صاحب درفش چرخید و ملک دی تو طالب بگشاید سیدان دین

و معز هم مردی این معز را آورده است

شاه که بر نام کاوان است درفش گزیده نو پیر تو بر دارد کفش
 اگر در دل خصم خدایت و نشتر شست دل خصم و خدایت و نشتر

هم معز برین بود و چهارم معز درفش آورده است و چیز را که در خشنده باشد درفشان گویند و هر دو این معز را حکیم
 سنائی بنظم آورده است

درفشان درفشان هم ازین دین جهان شعله میزد که در جنگ است

منجی قوطه را نامند که در زیر و سار خود که ترکان آنرا دولغه گویند به چرخ حکیم فردوس گویند

همه روی آخرا گرفته بود درفش که بنه بر دوش زر

نی که در باله بنام سنائی مؤلف کتاب فرحنگ جهانگیر در کتاب فرید آورده است قطعا از حکیم سنائی نیست زیرا که

بیج گاه شمر بر بحر متناوب منورده و قطعا از شمر دیگر است و لغت بخط بنام شائے ثبت کفر است و بعد معلوم خواهد
شد که این شمر از آن است.

در مفسر درفش کاویان یک دیگر از درفش بنام حاج محمد قاسم بن محمد سرور سرکاشانی در مجمع الزکره بهشت ۱۲۰۸
تالیف شده داده اختراک و این نگاشته است اختراک کاویان معنی هم کاویان که درفش کاویان نیز گویند و منسوب است بکاه
آهنگ رقیق خراب

در مفسر قزاقی سر فلک کائنات برافراختن اختراک کاویان

در کلمه کاهه چنین آورده است اول کاهه نام آهنگ است شمر که درفش کاویان منسوب است بآن و دیگر نافه مثلاً را گویند و این
مفسر دوم بسیار غریب است اما در کلمه درفش میگوید درفش هم لاگویند دیگر آت سراجان و کفشگران را در درفش معنی برقی
در نقش نیز آمده چنانکه سیف اسفندی خراب

آتش قاب است از درفش قیمت خون شده اند رشام شیر یاف

یک دیگر از تحقیق در مفسر درفش در درفش و درفش گفته است در فخر بالغم و فتح و راه پارچه قاشقه گشته بر درفش
که هر که بر سر هم و خد بنزد و برقی نیز گویند و درفش از آن جهت میگویند که میزد
فخر گویند همه در آن گرفته بزر درفش سینه بسته بخود بزر

و مفسر دوم آنکه آت سراجان و کفشگران که برافراختن سر را میگویند و میزد آن سوزان گذرانند و آت سرتیز را که بدان
کاه و در را نهند و معنی برقی و درفش است نه درفش

بعد میگوید درفش کاویان معنی هم کاهه آهنگ که بار خیزد و سرتیز و درفش و درفش در کلمه کاهه چنین گویند کاهه نام
آهنگ است که بر مناک خنجر کرد و در خیزد و بر خیزد فشانند و این است برافراختن است بشماره این شمر را که فخر سرورده است
نگاشته است که کاهه است و درفش است و درفش نیز میگویند

اینکه دولت رئیس گفته فخر است که معصوم شمرالدین هر فخر را معصیانه است که در لغت گاده امضای چنین گفته است . مرد گاه مرد دیگر و مبارز

در بعضی قاطع در معنی فخر نگاشته شده است در فخر بر اول دفع ثانی و سکون فائز است که کفر دولت و اهلک است که کار بر نه و معنی که در روز جنگ بر پا کنند و بر آن گفته اند و معنی فخر در روز جنگ که در فخر و فخر که در روز جنگ بر پا کنند و بر آن گفته اند و معنی فخر در روز جنگ

سپه ریاب فخر کاویان چنین نگاشته است در فخر کاوان با داد با لاف کشیده علم فخر است و منسوب گاده آهنگ و شرح آن در فخر کاوان مذکور شد و نیز تأیید کرده است که اختر کاویان و کاف و داد و برون فخر کاوان خف اختر کاوان است که نام علم اخروی باشد و آن گاده آهنگ بود و پلوت با عجم بعد از ضلالت آنکه بر خود شکر گرفته بعد از آن چرمی بود که گاده آهنگ وقت کار کردن بر میان خود می بست که نیز حکم بهر است در علم طبقات نباتات اما شکر صد در معنی بر آن فخر که بود و معنی که نیز شکر از سوزن گل عصاره آتش در آن چرم بهم پیوسته بود که این خاصیت شکر یعنی در هر جنگ که آن همراه بود اشته فتح میشد و آنرا منع که بودند و در این حضرت سادات پناه بیت مسکنان فاقا و آنکه پاره پاره کردند

عبدالقادر بغدادی در لغت شریفه که در ۱۰۹۶ بزمان ترک تالیف گفته است در کلمه در فخر شریفی دارد که ترجمه آن بدینگونه شده است - در فخر چهار معنی دارد نخست آنست که کشتن آن و سراجان کار دارند دوم اسم مصدر از در فخریدن است در فخریدن بمعنی در خشدیدن است چنانکه نظامی گفته است

در فخریدن تیغ آئینه تاب زده خنده چشمه آفتاب

سوم بمعنی علم و شناخت است و مشتق از معنی دوم است چنانکه از این وجه آکارا شود

یکه بر نهاده ز سپر و زه تخت
دشمن درختان بسان درخت
سر راه زین توغش بنشین
بزر بافته بر نیان درخت

امیر آن علم درخت خردمند به که بعد عجب خوش گویایان مشهور شده و سپر بر علم اظهار گفته اند و امیر آن این
بود که ضحاک را بر سر دوش عارفه بمطهر مار ظهور گفته به که در بسیار میکرد و راحت از او گرفته به و بارش درختان
در دهان منرا آدم بکار میبردند و هر روز دو تن میشتند اتفاقاً زبنت به پیران کاوه آنحکمران گفته به که این نه
بکشند کاوه در علم بخیم اطلاع داشت بر سر هر یک کردن ضحاک را هر کرد و ساعات را با بر سر هر یک حاضر یافت و با ناله
کردن و سینه زدن و فریاد و خرامش بر داشت و مردم را پیشوا شد و آن پارچه حم را بر سر نیزه کرده و علم قرار
داده و گوئی گرد آورده و فریاد را بر سر میکردند و بر ضحاک ظفرها قند و او را هلاک کردند و فریاد را بشنید
نشاندند و آن علم را باغ نیک گرفتند و در خوشی آن کردند و آراستند و هرگاه دشمنی در میان آورد با خود میردند
و حضور مظفر میشدند و هرگاه آنرا بزرگ میداشتند و بگویم با هر گوناگون میارست و نایان یزدگرد که آخرین
پادشاه ایران بود بگویم بسیار آراسته بود و در واقعه هکاسیه نصیب مسلمانان شد - بعد گردید کاویان الف و زک
آن براتر که نسبت به مانند خسروان و دیان و در این ابیات آن و به شروع ذکر شده است پس ابیات از
عنه نامه فرخنده را استناد کرده است و در آخر در باره خود کاوه چنین گفته است (کاوه نام آنحکمران است که در زمان فتح
به دو پسر را با بر سر دوش میخواستند بکشند و بر سر ضحاک بیرون آمد و او را هلاک کرد و فریاد را با پادشاه
برخواست و در خوش گویایان منسوب باوست).

یکه دیگر از ادب در باره گفته کاویان و خود کاوه چنین گفته است این قصه را کتاب لطائف الغات
درشته شده در خوش معنی هم پناه است و نیز آخر است که گفت و موزه بدان روزند و آن ابناک سخنان که از کمال



در پیش آویند تا آتش جامه پیکان فروز و در دشت کاویان نزد امیر خسرو از کاوه آهنگر که خدیون
را بر در حضور است

۷- کشفه های خردوسی درباره درفش کاویان

حکیم ابوالقاسم خردوسر که از ناخدا بهر برادرش شایسته استفاده کرده است در کتاب خود ایندهستان و نام
این بهر توان است و صفت منسوب به کاوه در عهد جبرئیل بنامه در مرد درفش کاویان و در نسب انشاهای کاویان
آمده است و کینه از باز ماندگان کاوه برده است نام را دارند و خردوسر هم عم بار درش بنامه در درفش
کاویان و کاویان در درفش آورده است .

در درش بنامه پدید آمدن این درفش را چنین بیان کرده است —

چو کاوه بر دل آید ز پیر شاه	بر داغی گشت بازرگانه
همی بر خورشید و فریاد خواند	جهان را سر سرور داد خواند
ز آن چو آهنگران پش پایی	پوشند عظام خشم رای
همان کاوه آن بر سر نیره کرد	همانکه ز بانه برخاست گرد
خروشان همی رفت نیره پست	که اسرار ماران نیردان پست
کسی در حواش فریاد کند	سر از بند فکاک بریون کند
یکایک بنزد حیدر و شوم	بدین سایه خداد بنشوم
پوشید لکن مهر امیر نیست	جهان آخرین را بدل شمشیر
بدین جهان سازد در پست	پدید آمد آوار و شمشیر نیر
همی رفت پیران و مرد گرد	سپاهی بر او انجمن نیر خرد
بدین خود کا فریاد گشت	سر اندر کشید و همی رفت راست

بیام بر گاه سالار
 بدیدندش از دور و بر خاست خو
 چو آن پرست بر نیزه بر دید که
 بنیل یک اختر افکند بے
 یار است آنرا به دیار روم
 ز گوهر بدید و زرش بر دم
 نزد بر سر خویش چون گرام
 یکے نام فرخ بے اقله شاه
 و بطوریکه از شیر باله استباط مید
 درفش ایران نقش داشته است و در باره نقوش و رنگها مختلف
 بر همین در سپاه ایرانیان بعداً خواهد آمد

فرخشت زور سرخ و زرد و نقش
 همی خواندندش کاویان درفش
 از آن پس بر آنکه گرفت گاه
 بن عی بر بر نهاده کلاه
 بر آن به بها چرم آخندان
 بر آویختی ز بنو و خوان
 ز دیار بر مایه و پریان
 بر آلوده نش اختر کاویان
 که اندر شب تیره خورشید بود
 جهان را از دل بر میدود

از بسار باله استباط مید که درفش کاویان از دیار زلفت بعد از جواهر نقشهای بر آن
 ساخته بودند و بر سر چوب آن شکر مایه بود و رنگ سرخ و زرد و نقش داشته و هر پادشاه ای جواهر رنگ
 بر آن میافزوده و شایسته و شرف آفرین بوده که بر دوش آن نقش خورشید بود است .
 جاسر میگفت است هنگامیکه کاوه سپاه کشتی بلطف ضحاک متوجه :

براند و بر سر کاوه پیش سپاه
 برافراشته کاویان درفش
 برافرازد و راند او از آن جایگاه
 حکام و حکام خردان درفش
 سپهر هنگامیکه خیزد بر فرزندان خود در حضور درفش که بر اینطور بیان میکند
 بنیادین درین گرام سپاه
 ز پر لاد بر سر نهاده کلاه

در جنگ سلم و در باغ هر چمنی بیان فرموده است

دیران یکایک چو شیر زیان
بمهر بسته بر کین ایرج میان
به پیر اندرون کاویا در فشر
بچنگ اندرون تیغ های نفشر

تا آنجا که اشاره میکند

در خشن تیغ با سر نفشر
چو بند با کاویا نه در فشر
بدرد دل و منزلت آن که نیش
بلند سر ندانید باز از نیش

بعد از جنگ میکه منوچهر بر تخت می نشیند چمنی فرموده است

ب تار جوینده گین منم
خداوند شمشیر و زین کفشر
عنان آتش تیز بر زمین منم
فرارنده کاویا نه در فشر

در شکر کشی لقیبال چمنی آورده است

به پیر سپهر رستم پهلوان
پیرستان زال با لقیبال
پیرست او سرکشان و گوان
بیک دست آتش بیک دست باغ
به پیر اندرون کاویا نه در فشر
جهان نونه سرخ و در فشر

پیر در فرار کردن رستم از او فراسیاب در جنگ گوید

چو از فراسیاب آن در نفشر
بدرست کان پیران رستم است
نگه کرد با کاویا نه در فشر
سرا فرار و ز تخمه به زهرمت

پیر از آن در سرکش طوس در برابر کجسر و فرمایید

ببسته گران ایران کر
جز از طوس تو در که بخیر سر

که او بد با کوس و زین کفش
در گشتن طوس با کیکاوس گوید
هم او را بد سر کاویان درفش

چنین گفت پادشاه کاوس طوس
جان من کسم کاویان درفش
کنم نصرت خوار دشمن نفرت
بپا اندون کرده زین کفش
بشد طوس با کاویان درفش

سیر در جاسر دیگر در باره طوس گوید
همان طوس با کاویان درفش
زیر را بر سید داود اسپهبد
بیاورد و در جاسر جها بخورید
فجسته جان کاویان درفش
بد گفت کسر کوس و زین کفش
یکه بهوان از در کار گشت
ز لشکر بهین تا نزار گشت

و از زمان کهر و جان تنان فرمود
در گفت کاین کاویان درفش
چنین بهوان ز زین کفش
ترازید این نام و این رسد
بهینم سزا کسی در سپاه

جاسر دیگر در لشکر آرد سز طوس برابر رفتن بترکستان گفته است
موا سرخ در زد و کبود
ز تابیدن کاویان درفش
بگرفت سواران گو در زمان
میان اندون اختر کاویان

سیر در نامه ای که فریز از طوس کهر و بخش میراند بیان میکند
بشد طوس با کاویان درفش
ز لشکر چهار مرد زین کفش
سبک طوس را باز گردان بپای
ز حران گد دو مردن می پرای

سپیدار و سالار و زریه کفتر
گو در به بیشن چنین میگید

به بیشن چنین گفت گودرز پیر
مرد فریدر بکر عثمان
و گودرز فریدر با آن در فتر

و در فتر آرائی طوس برابر جنگ گوید
ز بهر چو سن و کاویان فتر
و از زمان طوس چنین بیان فرمود خطاب بگودرز

مگر دست گیر دجانه دار ما
کنون نامداران زریه کفتر
ز بهر زمان پذیرد مشو
و در عقب با کاویان فتر

پیران به بهر آن چنین میگید

گزان مرد در کاویان فتر
اگر دست یابی بیشتر نیز

میان جنگ گودرز و وصف مسکنه

پیر پستان زننه پیلدک چون
در فتر نجسته میان سپاه
در خیمه تنی محاسن فتر

و با سرب کاویان فتر

کز ایدر به و تن با گودرز
به پیش من آراختن کاویان
بیاید کند روس گیتی فتر

سده روس گیتی سراسر فتر

و گودرز بهت اختر کار ما
بیاشند با کاویان فتر
بزد یک به خواه خیره شو
طی با نر در جنگ تیغ فتر

بیاید شود روز میان فتر
در فتر و همه نیزه کن دیز نیز

زین از بچه پیر گشته سده
ز گودرز در فتر بکودار ماه
از آن سایه کاویان فتر

دلفقی که اندر ب تیره چهر

ستاره می برفشند سپهر

و تا آنجا که گوید

دشمن دل از دزد بر پا کرد

بلای را بغیر اندرون جبار کرد

سرایان را همه خوانند نزدیک خویش

به پیشش نشسته و خوار و پیش

سپهر را که در زشاک در میان

دشمن را به پیش سایه گاو و گاو

مروان بغیر بر چنین گوید

سواران و پیلان روزی که گفت

ترا بود و با گاو و یان دشمن

بترکان سپهر در روز نبرد

یلانست بایران خوانند مرد

سپهر را ایران بزد کرده نای

سپاه اندر آرد و برگرفت جای

میان سپه گاو و یان دشمن

به پیش اندرون تیغ با نیش

در نامه ای که کعبه و گو روز نوشته خرد و سر چنین خواند

خسته سپهر را بسیار عوشر

بهش را ای دشمن بهر جنگ و حوشر

خداوند که مال و تیغ نیش

خوار شده گاو و یان دشمن

گردد در خطاب بشید و پیش بر خود چنین گوید

بشید و پیش فرمود کار بر زمین

به کار شایسته دست من -

ربا گاو و یان دشمن و سپاه

به پیش سپه با نیش و سپاه

در وصف لشکر پیرین

میان سپه گاو و یان دشمن

به پیش اندرون تیغ با نیش

دشمن شاه با بوق و کور

به دید آمد و شد جوان آه و کور

در لشکر آراستن کعبه با اخلاص و سبب چنین خرمایه
سه تن را گویند اندران انجمن
چو رسم که بدین اهل بزرگ
در بیداران طوس ز زین کفش
پس در جنگ دیده اخلاص با کعبه و گوید

برآمد خردشیدن بوق و دگر
بایست با کاویان در فشر
جاسر در باز آه جنگ اخلاص و کعبه و گوید
ز دست دگر گوید دزد و طوس
شوشه با کاویان در فشر
در جنگ کعبه با شاه کمان خرمه است

ز قلب اندر آمد سپهر و طوس
پیش اندرون کاویان در فشر
در رفتن با استقبال رسم چنین گفته است
هر آنکس که بداند از نزد سپه
همه نامداران ز زین کفش
در وصف لشکر گاه کعبه و برین شهر خرمایه

زین که ماکه پر خیمه بود
میان اندرون کاویان در فشر

بر زکمان بوی تن درازن
چو گوید زینا دل آن پیر و گد
که او بود با کاویان در فشر

بیک دست خرد سپهر و طوس
همه بیداران ز زین کفش

به پیش اندرون بوق و دگر
هر آید زین سواران کفش

چنان شه پیران ناله بوق و دگر
پس مشیت گردان ز زین کفش

پذیر و شدن را بر این سخت است
بر فشر با کاویان در فشر

سپهر و سبزه و فشر و گد
چنان زو زو سرخ زو و فشر

چنین داد باسخ بهو سهر یار
که بشیر هست لذ این بخت از دهکده
عجمی باش با کاویانه دفتر
قربانی سپهر در زین کفتر

میر لذ آن ده سخن گفتن لهراسب باز بر و خستادن او نزد گشتاسب گوید
درنگ آمد سر کار گرد تباه
میا سار سب و درنگ خواه
بیرخت و بالدر زین کفتر
همان تاج با کاویانه دفتر

در بشیر گوئی که عجب گرامی ده خون خواهی شد بگوید

مسی رنج بنید بر زم اندرون	شده خسروان را بگویم که چون
در فتر خرو زنده کاویان	بنفشند باشند ایرانیان
گرامی که بنید ز اسب اندرون	در فتر عجمیون پر از خاک و خون
در آید لذ آن بخت بشیر بزم	بگیرد دفتر و بر آرد و بزم
بیک دست عجمی و دیگر دفتر	بگیرد به اسباب در فتر بفر
لذ بین عجمی افکنده نشان	همی بر کند جاسر ابرینان
ز ناگاه دشمن بشیر تیز	یک دست او افکنده ستر
گرامی بدید بگردد دفتر	بدر دیدند آن در فتر بفر
بیک دست دشمن که نا پدید	شگفتی تر از کار او کز ندید

همگامیکه گرامی جبهه میکند و دفتر را سبابت میدید چنین فرماید

بدان کورتر اند میان سپاه	لذ آن زخم عجمی و گرد سپاه
بنفشند لذ دست ایرانیان	در فتر خرو زنده کاویان
گرامی بدید آن دفتر چو نیر	که افکنده بودند از پشت پیر

فرد آید و بر دشت خاک
 چو او را بیدار کرد آن جن
 از آن خاک پرده ببرد
 بدو دشت را بر سر او می تاخند
 در دشت خیزد به ندان گفت
 سرانجام کارش بکشد زار
 بیفتند از خاک پرده پاک
 که آن نیز نامدار گری
 بدو دشت گرفتند مردان گرد
 بشمشیر پشته بیاختند
 همی زدند و کشتند گزاشفت
 بدان گرم خاکش نهند زار

چو دشت بدجگفتند با بد دشت رفت و بر گشتن در دشت کاویان گریه
 هم گفتند بر زری
 که او در آن کاویان در دشت
 که باشد آن جادو بر دشت

در شیخون زندان ساسانی لشکران روم را فریاد
 در حیدر کاویان دشت
 تو گفتی عوالتی با دشت
 لشکر کس تو شین روان بخت رومان
 ز جوش سولایان دلزد سپر
 جهاندار با کاویان دشت
 زمین بد بگردار در دشت
 همی رفت با تاج در دشت

چو دشت در آواز دستان یار شاهی عجز در خاطر تکریم سرخ
 که حایم از مشربستی
 برت بر دشت کاویان دشت
 زبردت برگشت چو دشت

سپردن کار دشت خرد و دین حایم

ز شاهان برنا چو سیه سوار سخن را نه با نامور شرار
 همه جامه عا رز و سرخ و بخت سبزه و باکاوایه درخت
 آخر چو جاشکیده از درخت کادیان نامبرده شده در سوگد کرب با رب بود که خبر و پر و دست
 کبوت آن پستان در سنگران کبوت آن در و بارگاه و سران
 کبوت افسرد کادیان درخت کبوت آن نه تنها درخت
 این برداشته حکیم ابوالقاسم فردوس در کتابنامه که اسناد تاریخی خود را از موافق بود و گرفته به دست
 نگاشته.

۱- نقش درخت کادیان

بسیارند تحقیق را عقیده بر آن به دست که در درخت کادیان طبعی رسم شده بود که بهر طبعی که
 فتح و ظفر بود . چنانکه این طبع در درخت معروف خود در قصر معلوم السحر و الطلسمات میگوید تاریخ زیبای
 آورده اند که درخت کادیان که رایت کمر بود بر آن جدول حکم شده خانه عدد بود که باز بافته بودند
 در اوضاع آسمانی و آنرا بر این جدول رسیده و بر درخت شده نشان رسم فرخ را در درخت کلاسیه
 بر زمین اقله یافتند بعد از آنکه مردم ایران شکست خورده و پراکنده شده بودند و آن چنانکه این طبع است و
 جدول با همی پیدا کنند مخصوص فردوس در درخت کادیان و این طبع که بر در این درخت بهر سیاحت
 که میچ جاشکست نخود میزنند یا در فدا را یا در و پیر واک یا در صلی الله علیه و سلم و پستانه یا در کعبه
 چنین میسر آورده است و بدینگونه هر سحر که بسته بودند از میان رفت و بجا نماند و هر چه کرده بودند باطل شد
 فخرالدین ابنی مؤلف فرخ شکست جهانگیر بنویسد در اولین جلگی که در این ایران و عرب
 اتفاق افتاد و در چند جنگ که شکست خورده اند و ابوجعیده ثقفی گفته که چون این خبر بدیدند

رسید سنان فارسی گفت که شکست نماند بخت و فخر کاویان بده گویند که تمام مردم در دفع آن عاجز آمدند
استغاثه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام کردند آنحضرت فرمود که من عهده ج این بکنم صدویک در
صدویک و ساعت سه کشیدند و آنرا بر عجم نصب کردند در این وقت که لشکر بخت عجم آمدند این ک
دشمن کاویان را همراه رسم خرغ زلف بخت خرساندند بعد از آنکه سه روز جنگ کردند لشکر عرب غالب
آمد و دشمن کاویان را رفته و رسم کشیده و آن مردم در فخر را با ر کرده بمسلک قتل نمودند

از اینکه در فخر در دوش کاویان گردید بعد از آنکه میرنده است شاید تحریفی از این
قصه باشد که بر دوش دشمن کاویان صورتی فلکی یا شکی از ستاره و اسفند که در زیر او در شانه
چندین جا به اختر کاویان اشاره کرده است و چه جا اختر را مراد با دشمن آورد و در همین نکته است
را وقت میدهند که شاید بر دوش دشمن کاویان اختر برده است که اهمیت و شهرت خاص در رسته چنانکه
اختر اندک اندک بسیار در فخر بکار رفته است

چنانکه در زیر اشاره میناید

- | | | |
|---|---------------------------|---------------------------|
| ۱ | ز دیبا سر بر ایم و پریشان | بدست گدشت ختر کاویان |
| ۲ | پناه گران پشت ایرانیان | فرارنده اختر کاویان |
| ۳ | کلی تحت پر ایم اندر میان | زده پیش از اختر کاویان |
| ۴ | همان پنج مؤبد از ایرانیان | برافراخته اختر کاویان |
| ۵ | میستند گردان ایران میان | پیش از اندرون اختر کاویان |
| ۶ | ببستند گردان فراوان میان | پیش از اندرون اختر کاویان |
| ۷ | فرارنده اختر کاویان | فرارنده تحت و تحت کیان |
| ۸ | بر دوش سواران گردان میان | میان اندرون اختر کاویان |

۹	بدولفت بهرام سالار طوس	که با اختر کاویان است و کوسر
۱۰	بدونیمه کرد اختر کاویان	یک نیمه بدولفت و فست ز میان
۱۱	همی رفت بیزن چو شیر زیان	بدست اندرون اختر کاویان
۱۲	توسو اختر کاویان را بیدار	سپهبد نیاید بوسر کارزار
۱۳	خروشاک و جوشاک چو شیر زیان	میان سپه اختر کاویان
۱۴	بلویم سالار ایرانیاک	چه در سر بیا سر اختر کاویان
۱۵	ببستند گردان ایرانیاک	برافراختند اختر کاویان
۱۶	بیاید به اختر کاویان	بنخبر بدونیمه کرد در میان

بطوریکه بعد از ذکر خواهد شد به دوسر بهر قهار ایرانیاک که در هر صفت و هر لشکر کبار
میرفته و صدمت و شکرهای جانورانه نقش شده بهر است و آنچه مسلم است در فتر کاویان آن میرفته
به است که به دوسر آن اختر رسم شده به است

شمار دیگر که بعد از دوسر آمده اند شاید پس از مطالعه شما نام و استفاده از نام
به دوسر اسامی سرورده اند که در آن در فتر کاویان کبار رفته است - مثله نظامی گنجور در فتر
اسکندر گویید

همی بر تر از کاویان فتر
بنخبر بهر دزد به در فتر

حاجه دین گویید

چو نه در در قبله کرد جای
در فتر کبایش سر یار

۹ - رنگهای درفش و ماهیت آن

گذشته از این اشارتیکه درباره درفش کاویان در کتابهای ایران هست درباره رنگ درفشها و اشکالی که در روز آناهیتا هست اشاراتی رفته است:

مسلم است که کشور بازمسایه ایران و یا دست نشاندۀ ایران به تقلید ایران درفشهای متعدد داشته اند. لذا آنچه بدوستان لرستان که همیشه در همه اوقات دست نشاندۀ دولت ایران است از ایرانیان پیر و سرکش و در کتب اشاراتی هست که رنگ درفش پهلوان لرستان سرخ و در زردی است.

نکته دیگر اینکه بعضی از مؤرخین از جمله مسعودی در مروج الذهب در شرح واقعه قتلش گویند: «در این روز فرمانده لشکر ایران جادویه بود و درفش ایران با او بود که از آن افریدون بود تا اینکه مردم بر دهاک شوریدند و آن معروفست به درفش کاویان و از پوست پلنگ بود»

جاسر دین ابو عبیدالله عراقی احمد بن محمد خوارزمی در کتاب مفاتیح العلوم که بر اثر ابو محمد عبدالله ابن احمد جعی وزیر سامانی (سامانی)، نوشته است مینگارند که علم کاروانه از پوست خمرس است.

مطربین طاهر مقدسی در کتاب البدای و النهای نیز وصفی از درفش کاویان کرده گویند که تحت از " پوست گوساله یا از پوست شیر بود "

ابو ریکان بیرونی در آثار الباقیه در واقعه جشن مهرگان گویند که کسی است که پهلوان ایران علم واریت او را شکون می درشتند و آن از پوست خمرس بود و نیز گویند از پوست شیر بود و سپس آنرا بگوهر و زر گدازش کرده بودند:

بنابقیه درخیز باده درفش کاویان که از پوست پلنگ یا شیر یا گوساله یا خمرس باشد است

مسلم نشود زیرا این درشت بخت نیک در ۱۲ فرسخ یعنی ۴۴ مژ در ۴ مژ بصورت دایره ۴ مژ در ۴ مژ در ۴ مژ در ۴ مژ
یا خوس یا شیر یا گرساله یا نازده اسکناس میوه که ۴ دسائر آن در ۴ مژ در ۴ مژ در ۴ مژ در ۴ مژ در ۴ مژ در ۴ مژ
آنرا یکفر هر کس

شاید این نکته را اینها پسند که بر دوسر درشت و بیری مغوف مختلف که بکار میفرستند
تخلف جانوران رسم میشده و در غنیمت قدیم شکر گوشت و شیر میگوشت با شتاب به دست آن فقر کرده اند
خود و که از آنجا پذیرا استفاده کرده چنین میکارند

چو آن دست بر نیزه برید که	به نیکی بخت اختر افکند چه
بیار است آنرا به دیبا روم	ز گوهر بر و سیکر در شرم
بزد بر سر خورشید چون گداه	یکه مال خرغ چه افکند شاه
خوشت رو رخ در زوشت	همی خواند شرکایا در شرم
از آن میر و انکس که در گاه	بش در میر بر نهاد در گاه
بر آن چه بهار جم آهنگان	بر آدینخی در بنو گوران
ز دیبا بر پیرایه و پیران	بر آن گوشت افکند گاه
که اندر شب تیره خورشید بود	جهان را از او دل پراید بود

در این هنگام مسلم میوه که درشت کاوان دارای تنی زرد بخت و گوشتش بخت و در هر چوب
شکر به دبه و پامه اسر رخ و زرد و خورشید بر آن آویخته بودند و پامه آن از دبا و پیران یعنی پامه
ا بر شکر میوه و در غنیمت فقر خورشید هم در آن بخت بود و در جابا مختلف شامانه از درشت بخت
نام میوه که اشکال مختلف از دو دوام و حلقه جانوران خیالی بر دوسر آن فقر شده دبه است شاید
شکل و قسیده بهر سبب جانوران را برابر سوابب مختلف میکند در باره هر یک از این و شکر بخت و درشت

سراب هر درفش را که می بیند پیرسد و بجز صاحب آن درفش را بر سر آب فشر میکند
یک رز و دهر سید پیک درفش
بغیب سیاه اندرون جاسکت
بر گفت کان شاه ایران بود
سرشاه زرین غلدفش بنفش
زگردان ایران در نام صیت
که بر ده گشت پیر و شیران بود

رزه پیر او پیر پیک درفش
چنین گفت کان طوفان بود
بتر درش سارال درین کفش
دشش کجا پیر پیک بود

یکه سیر پیک درفش بنفش
چنین گفت کان فرآزادگان
درخشان کمر در میان درفش
سپهدار گردند کزادگان

یکه تحت پر مایه اندر میان
درفش پیرین اژدها پیک است
رزه پیر او اختر کاوان
که گریخت از گد پیران
بجز این گشت باختر
بگیم بدان شک دل شیر مرد
بر آن نیزه پیرین زرین است

یکه رگ پیک درفش از پیر
چنین گفت کان پر گرد گد
بابه اندر آورده زرین سرش
که خوانند گردان در گدین

پیر سیه لاله اند پرده لاس درفش درخشان پیشتر سای
 بگرد اندرش برزد و سرخ و بخت ز هرگز اسیر بر کشید درفش
 درفش پر پرست پیکر گراز سر سبز ماه سیم و باله دار
 چنین گفت که کار گراز است نام که در جنگ شیران ندارد مقام

بطوریکه در خطه میزد این اشکال بر درفش با هر کدام در جات مختلف درسته اند و فغان درفش
 رزد با شکر خورشید که ماه بر سرش دیده و علف نبشت درسته است محصور شده بهم دورش که نقش
 پیر دانه محصور طوس و نقش شیر بر درفش نبشت و گوهر نشان محصور گوزن و (اختر کاویک)
 با نقش از دها محصور رسم و نقش گوزن محصور گوزن و سرخ و نبشت که شکر گراز درسته
 و سر سبز ماه سیم و دارا سر چوب دارا زنده محصور گرازه دیده . شایده از شما خرد و سر چنین استبانه
 که برخا زاده نجیبی که در دیار دشت ایران بهم بر کدام پرچم و درفش محصور بخا زاده خود درسته که از
 آنجند و شکر آینه و خورشید و پیر و شیر و از دها و گراز و گراز باشد خرد و در قطعه باله نقش کمر
 بهم است

جاسر دگر خرد و از سران پاه کج و نقش میزند درفش های بر یک را نیز اسم میرد

خنجر خیز بر بد پیر و گداز کرد پیر جهاندار و
 ابا گداز و با تیغ و زین و کفش پیر پرست خورشید پیکر درفش
 پشتر باز گداز گشاد و بد که گیتی برابر وی آباد بود
 درفش از پیر پرست او سر بود که چنگش بگرد و پیر بود
 پیر پرست خورشید و پیر و بد ز سبز گشته زان شیر پیکر نبشت
 نهالان پیر پرست او سر فرار غمان دارد با نیزه با سر دراز

پیر بخت گیسو اندرون سپاه	یکه گرک پیک درفش سپاه
بر افراسنه نیزه در سر بام	درفش جهاندار جسر بام
از ایشان بند جاسر بر پیشانی	نیره پیرید مفتاح دولت
همه بادل و تیغ و زره کفش	سرب یک اندر دگر گردن درفش
که خنجر بیدار در دهن بود	پیر بخت گداز گستم بود
بابر اندر آفریده تابان سر	یکه با پیک درفش از بر سر
که بار بار دل بدو با من فرخ	پیر گستم بیشتر تیر در سر
سکاه جنگ مانند خوج	سپاهی ز گردان کوچ و بوج
همی در درفش بیانده جنگ	درفشی بر آفریده پیک بنگ
کوز و شکر خسرو آبل بود	گدیزه پیر اندر خراب بود
یدان سپاه آفرانده سر	یکه پیک آفرود درفش از بر سر
پیر از او همی رفت با دژگان	گداز سر تخم گویو گمان
سپاهی کند افکن در دم ساز	درفشی همی بود پیک گرد
بسی آفرید کرد پیر در گشت	سواران جنگی در دژان گشت
همی رفت چون که رفته خای	دژان از پیر بخت پیک های

از اسرار فوق بوجه معلوم میگردد که درفش فویرز شکر خورشید و درفش گداز پیر گداز
شکر شیر و درفش شید و شیر نیز شکر شیر ریشه و درفش گوی سپاه و با شکر گرد و درفش گداز
پیر گداز هم با شکر و درفش اشکتر سر کرده کوچ و بوج با شکر بنگ و درفش خراب با شکر آفر
و درفش گداز نویر درفش دیگر با شکر عکاس یعنی عتاب بهر است :

باز عابر دیگر تخلص مشکریان ایران و هر یک از سرداران ایران را به اسیر خود در حین وصف میکند

چنین پاختر داد دانا توار	که بر تو نهانم کف آشکار
چنان دان که آن سپید بخت	موران و شمشیر و بنفشه
سر فرار طوس سپهر بد	که در کینه پر خاسته او بد بود
درفشی سر مست او دیگر است	چو خورشید تامل بر پیشانیست
برادر بد رست با خود گام	سپهر فیر زو کا و سر نام
پشراه سپید درفش بزرگ	دوران بسیار و در دی سترک
درانام گستم کز دلم خوان	نترسد ز زوین و ز دستان
پستور سپید درفش دراز	بگرداند ز سر و سر زدم ساز
تبریر اندر دشت زنگنه شان	دلرا نشتر گردان کند آردان
درفش پیر اوست سپید چو ماه	تنش لعل و جگر چو مشکریه
و را بیرون گیر خواند محمی	که خون با سبزه برف نه می
درفش کجا سپید شربت بر	همی شکند رویان مژ بر
و را گرد و شمشیر دارد و پارس	که گوئی می اندر آید ز جای
درفش پش پیکر او گراز	که گوئی سپهر اندر آید و بجاز
گورده بد نام گور و دیر	که باز سر سار و سر نام شیر
درفش پش پیکر کا و شیر	موران پیر ناموران ز شیر
گرنی گوان شهر و فرهاد است	که گوئی بر با سپهر است
درفش کجا سپید شربت گور	نشاند سپهر را گور سترک

درختی کجا شیر پیکر بزد
 که گوز کوه آرد مهر
 درختی یک است و یک دراز
 پیش در نیت با کام و ناز
 درختی کجا آید سر پیکر است
 که نشسته گوز در با شکرت
 درختی کجا عزم دارد نشان
 ز بوم گوز و گوز ارکان
 همه شیر مردان گرد و سوار
 یکایک بگویم دراز است کلا

در این قطعه باز خود سر در نقش سپید و خرد و ماه و در و بر و گراز و گاو و شیر و گوز و یک و آید و غم
 در شیر کوهی ، اسم برده است :

باز عجب دیگر خرد و سر گوید
 بر آید بان پرند درخت
 درختی بگوید سر و سخی
 ز تابیدن سرخ در رویش
 بگذر سواران خوشنما
 پس به درختی درختی بیای
 زین سر بخت از کوه ان ناک
 چه از از دغا و چه پیکرهای

در این قطعه گفته از اینکه باز تصریح میکند درخت از پرند سرخ و درخت و نقش به نقش از دغا و در (عقاب)
 در دور درخت باز اشارت است .

خط ریکه گفته در شانها هم به جا تصریح کرده نقش درخت رسم از دغا و در و این جهت
 از دغا و در آن دوستانه را بر این عزان خاطر دارد و حق در آن امر صفتی دور ساخته چه در دور فقره
 چه در دور سنگ نقش از دغا و در دور و در دور که بسیار گفته شده و شاید از همین داستان گفته شده باشد
 در صورت خود در شانها هم که نقش از دغا و در دور درخت اشاره کرده و این درخت را

(از دغا و درخت) ، ملاحظه کرده است :

پدید آمد آله لژ دبا فشر دفتر
تیره در در گیتی بنفش

جاس وید گید

ز دیبا کی سبز پرده سراسر
یک لژ دبا فشر در فشی بسای

جاس وید گید

وزان رستی لژ دبا فشر دفتر
مرد در خرد میدان بنفش

جاس وید

ما که یک لژ دبا فشر دفتر
پدید آمد و گشت گیتی بنفش

گذشته از شاهنامه در شاهنامه در گیتی
دور در فشر همه هست کرده اند . از آنجمله اندر در گشت نامه بنفش لژ دبا سیاه و شیر که بر سر
ماه همه اشاره کمر است .

از ان کاژ دبا گشت و شیر بر
در فشی جهان حست زبرد بود

بزی در فشر لژ دبا سیاه
ز بر سر زنجیر در سر ماه

جاس وید بر فشر های گوناگون اشاره میکند

بر چرخ همه گوناگون در فشر
ساره همه تیغ بار بنفش

در این بیت بر فشر رنگا رنگ مانند پر طاووس اشاره میکند

فرا پر طاووس گشت لژ در فشر
مرد از نزد و از تیغ دبا در بنفش

جاس وید گید

جهان لژ دبا فشر در فشر سیاه
همی در گشت گیتی از جیح ماه

حاسد دگر بنفش کار اشاره کرده است
 زده هم برش کار و پیک درفش
 حاسد دگر بدرفش بنفش کار در آن نقش ماه است اشاره کرده است
 سحر اندر زمان در پرچ بنفش
 پر از زهر زهره در درفش
 حاسد دگر از لژ دما در بنفش یاد کرده است
 سپهر در بار لژ دما در درفش
 در بیت زیر لژ درفش لژ دما درفش یاد کرده است
 سپهر بخفتان رومی کلهر
 در این بیت بدرفش لژ دما درفش که در جفت و گوشتان بهم و سر سراه ندی است اشاره میکند
 همان لژ دما درفش درفش دگر
 درش راه ندی بدو گهر
 نقش سیر ما بر دوش اشاره میکند و نیز علف ندی را تأیید میکند
 یک سیر پیک درفش بنفش
 بدوش به زهر علف درفش
 لژ درفش درختان یاد کرده میکند
 بر آمد ز نام ملک بخرچ بنفش
 در درفش ای مختلف یاد کرده که نقش با مختلف باعث ترس آن بهم است
 ز هر پیک سر بود چندان درفش
 که از سایه شد روز تابان بنفش
 در بیت زیر نقش سپهر پیک را بر دوش درفش خاطر نشان میکند
 خوارش درفش درختان چیده
 پیک که از بهر سپهر

در بیت دیگر از دفتر سیاه یاد کرده میگوید

بهر اندر آنگذرتج با سیاه

فروزد یاره در دفتر سیاه

باز از دفتر روی یاد کرده که رند و سرخ و بنفشه بهر است

به اندازد بخوبی و زنی دفتر

هال چتر با رند و سرخ و بنفشه

در قطعه نیز از دفتر اسم میرد که از پرند ساخته شده و گویان بهر در و سپهر آفرامی افراشته اند و از

بهر شکلی بهر صدق آنرا احمر کرده بر میافراشته و نقش رنگ و سحر آن بهر که پیش را و سرش را و سرش را و سرش را

بهر است

در فغان در فغانی دیگر از پرند

ز گرب پر اختر سپهر سر بلند

که بر سپهر کرده آنرا بیاسر

بهر مرد بر درشته سر راهی

بود بهر رنگی افراشته

بزرگ سر و سپهر بر درشته

خوادان گهر زان دفتر بنفشه

کشدند در کاوش در دفتر

از دفتر زبانی یاد کرده میگوید

در دفتر زبانی ز بالهر سر

خود همیشه از سپهر و ز سپهر

در بیت زیر که از دفتر اشاره میکند که قاصد یاره کردن و دریدن بهر است

ز خوان منبند و پهلوان بنفشه

شکسته تیره دریده بنفشه

شمار دیگر مانند خردالیز اسه رنگان در و سپهر در این شامکار ادج خود از نقشه و سپهر و رنگ

و خود در این در این و عقاب و باز و طاهر و سپهر و سپهر که در زیر پاس باز بهر و از دیبا در دفتر

ساخته شده بود اشاره میکند :

خواجهان بیشه در و بدو یکسر

ز سپهر و سپهر و رنگ و سپهر

چو سرتان شمره رشت از درختان
در بار بار درختان نه درختان

خراز هر یک زین یک مرغ
عقاب و باز با طایر و سمین

بزم باز در شیرنگان رنگ
ترگفتی شیر دارد باز دجنگ

این دیر در این از ماخذ هوس ترجمه شده که در زمان ساسان فراوان مرقه به است.

نظامی گنجی در سفرنامه از نقش های درختان یاد کرده و در وصف آفتاب اشاره به نقش که نقش

دارد و به پرنیان نقش در اندود باشد اشاره کرده است

چو گنارگون کمر آفتاب
که در گرفت از خم سیراب

نگهبان از این مار سیر درخت
ز اندود پرنیان بنفش

حسب دیگر از درخت زین یاد کرده گویند

ساده ملک زین درخت
ز سفید بر تن قبا بنفش

در قطعه زیر از درخت که از پرند ساخته شده و بنفش رنگ و ۵۰ درج طول داشته و نقش از دغا بر آن به

و همچنین نقش عقاب سیاه که پر و بالش از زرد به است یاد میکنند.

تک در حبه بد از درخت بلند
که مانند از خزید و ن فرزند

برق که آن وقت سازنده بود
ملک در آن را در کردند بود

مسی بر تر از گاو یا نه درخت
بمخوق برزد پرند بنفش

صندل ستون ز پنجه درخت
بر پیر استن یافته پر درخت

بر او لژ دایمیک سر از هر
که بنشیند را زویر آفرین

زده بر سر از جبهه پر جم کلاه
چو بر قله گوه ابر سیاه

نفر سنگها بد پیدا از دور
عقاب سیاه پدید آید از دور

سیر بر چنان رز دبا پیکری

شده آن رز دبا چنان شکری

این بود عهده از رنگ درفش و شکلهای مختلف آن

۱۰ عاقبت درفش کاویانی

آنچه مسلم است در حقیقت وفق میسر پرچم ایران را در زمان ساسانیان درفش کاویانی می گفتند و آن در سراسر این دوره چنین بوده و لذا قریب در آن دوره بیرق نظامی ایران را (درفش کاویانی) می نامیدند و بطوریکه مشهور است در جنگ بین ایران و عرب که در آن سال ۴۱ هجری در مصر قادیسیه اتفاق افتاد این درفش یعنی درفش کاویان که با رستم خرمن زاد سپهبد کسری ایران که به تختی نزل بود در حالیکه پرچم بی ایران با او بود بطرف قادیسیه روانه شد و با وجود سپهر از اینکه جنگ سه روز و سه شب طول کشید با اینکه سپاه ایران بخوبی مقاومت کردند رستم کشته شد و مسلمانان پرچم بی ایران را که با نفاق جوار آراسته بود بقتل رسانیدند و بر سر تفرج جوارگرانها ران درفش را از غنم دریدند

در تاریخ طبرستان در شرح کشته شدن رستم خرمن زاد می نویسد: "فرزاد این الخطاب درفش کاویان را

گرفت و آنرا بی می نزل داد و بهاسر آن هزار هزار و دوست نزل بود"

از این قرار درفش را فرزاد این الخطاب بی می نزل داد و هم خروخته است که به خرمن امروز مهد و میانه هزار سال می نهد (بر در هم پنج سال) و حال آنکه بنگران و درویش هزار در هم یعنی ششصد و بیست و یک سال در سر درشته است -

محمود در مروج الذهب می گوید: "درین روز فرزاد این الخطاب (مقتول فرزاد شکست

قادیسیه است) درفش بزرگ را که سپهر از این سال در هم داشت بکشت و در درفش کاویان و در روز

و یا قوت و مردانیه و گریه و گریه ناگهانی که در آن بود آرا گرفت و با سی هزار دینار عوض کرد و بهر
آن هزار هزار و دویست هزار (یک میلیون و دویست هزار) بود.

ابو نصر ثعالبی می نویسد ... و تنها با هزار پیشرو و سرکرده بزرگ از میان سرداران
می پرند و چون جنگ پایان می رسد آنرا بگنجش می سپارند که یا سبزه از آن می کند تا آنکه روزگار از
یزدجرد این شهر را آفریند یا در میان بزرگست و زیر دستش در جنگ ماکسیه شکست خوردند و آن پست
مردی از قبیل نخعی افتاد و سیدی اجمه و قاص آنرا بر آینه از نهاده بر خرائی یزدجرد و گریه بر سر آن
چهاراد بیست مسلمانان افتاده بد افروزد و با تاج و کمر و گردن بند بر گریه آگین و چیزی بر دهنه نزد
امیر المؤمنین غریب الخطیب رضی الله عنه فرستاد و وی خزان داد که آنرا از چوب باز کردند و پاره پاره بپزد
و در میان مسلمانان پخش کردند و گویند بجزری (شاعر عرب) در قصیده معروف خود چهار دفتر کاویان را
شناخته است.

ابن الدثیر در شرح واقعه جنگ ماکسیه ذکر کرد از دفتر کاویان کرده گوید « هر که این خطب
دفتر کاویان را گرفت و بهر آن هزار و دویست هزار بود »

مؤلف برهان قاطع می نویسد « ... در هر جنگ که آن همراه با فتح می شد و اقتدار می کرد بودند و در زمان
حضرت رسالت بنام بیست مسلمانان افتاد و آنرا پاره پاره کردند و بر مسلمانان قسمت کردند

در شجاعت یک از زردشتیان همدستان

در باره دفتر کاویان

یک از زردشتیان همدستان معالیه امیر عیذان در دفتر شاهنشاهی ایران باستان در نامه

که از سال نهم تاریخ ژانویه ۱۹۴۹ و شماره ۴ از سال نهم تاریخ ژوئیه ۱۹۴۹ در مجله ایران لیک

چاپ پیش از آنکه انجمنی نوشته و حقیقت شگفت در این قسمت کرده است که آنجمله گاهی آنکاه بودایت شاهان و خدای
و حدس میزند که درفش کاویان که تختی پیروان در دست پرده میاید در جلای که صاحب بدست قرانیان افتاده
باشد و گاهی بیار بر گزشت آنها و شتر را بر سر این کار گذرشته و چون است او را بریده اند درفش را برندان
گرفت و میگویند که در شمع بافته شده است :

بعد میگویند درفش کاویان در دست خاندان دیاروش میاید که بدست انقرا میران است
و زینده مقاله اینطور فرض میکند که گویان در اینان درفش را که دارا برادر خاندان بعد پرده و در نه
آنها در میان خود پنهان کردند و یک سینه آنرا حفظ میکنند بدان افتاد میکنند و سر اضافه میکنند چنانکه برای
خاندان درفش پادشاهان را بطبع میاید و حقیقت است اگر در میان ایرانیان مانده بود بر سر آن اختلاف میان
طوائف ایرانی دیگر گرفت . پس باید گفت که در انقرا میران درفش کاویان بنابر رفته است و باره باره مکرر
آنها حقیقت کرده بپند زیرا که زینده گان بران درفش کاویان اشاره نموده اند و سر گفته زینده گان را تقریب
و عقاب بال گزیده را در درفش پنهانی فرض میکند و بعد میگویند بعد از انقرا میران بال که در این درفش
در میان بنوده و در سر از شکست خفته میان است اسکندر مقدونی با آن طبعی که در وقت مانند تفسار دیگر افتاده
با خود میونان میبرد و بعد میگویند اینک میگویند درفش کاویان در زمان صدر عرب بدست مسلمین افتاده است و به
درست نیست -

بنابر این میان اظهار نظر نموده که زینده مقاله مزبور افشاء با بر با قریب که را یعنی زینده
در این امر ایرانی و محدث را هم زینده میگرداند که طبعی فرض کرده و بدست سران اسمی از شاهان پنهانی
برده و بر این امر دوره خفته آیند (یعنی لیکن) حقیقت فرض کرده و افشاء را با قریب موقوف کرده است -

در هر صورت این مقاله بسیار است و باید که غیر منطقی نوشته شده است چه این قیاس است
که در دوره ساسانی درفش بود که آنرا درفش کاویان میگویند و بدست اعراب افتاده و بعد از آنکه شکست

ج پرچم ایران بعد از اسلام

۱- دوره اسلامی - بنی امیه و بنی عباس در دوره صدر اسلام پرچم ایران ارتباط خود را با گذشته مرقا گذاشت میهم و بیشتر تحت تأثیر پرچم‌های دولت فاتح در میانیدند و این را پسندیدند و به بیرق اعراب در دوره صدر اسلام چه شکلی داشته است -

در دوره قبایل از اعراب بیرق خاص داشته و معروف است که حضرت عمر ص بیرق بنام عقاب داشته که با روایت سفید و با روایتی مربع سیاه بود و در آن را دانه در آن را می پریشانید و با روایت حضرت را دو بیرق بوده یکی سیاه و بزرگ و دیگری سفید و کوچک یکی رنگ از علامت قوام اعراب پیچیده بوده است -

خلفا صدر اسلام بیرق را شایسته نهی چون اسلام نمیدانستند و به تدریج که حدیث و میراث ایران و بیزانس در برابر خلافت نفوذ یافت بیرق نیز به تدریج رونق گرفت و بقول ابن خلدون آخرین سلسله بنی امیه را بیرق سفید بوده است .

بیرق خلفا عباسی سیاه بوده و ابتدا رسول آن آیه که قرآن که آنها حق خدا را بر بنی امیه میداد نقش میکرد و سپس نمایی که بر سینه بنی عباس مسلم شد و بر بیرقان با خطی سفید نوشته " اعلم الخلیفه قل محمد رسول الله "

در آخر قرن دوم میلادی سلطان یا خلیفه اسرار را بر بیرق بهر است یکی در آن خارا که سیاه بود " رایت " میخوانند و دیگری را که سفید بود " لوا " میامیدند و بعضی اوقات بودی این پرچم نام سلطان نیز ذکر می شد و است از قرآن و امارات وجود تحقیق شده که ایران آن نیز این پرچم را

را بکار میبردند و قرائن و اشارت که این معانی است میکند اولاً این است که بیریق باری بکار استاده
خراسان افروخته شد و نهفت ببار از آسمان بپا خاست مانا بدست بقاء کتاب دارد که در ریافت شده
چنین بیریق دیده میرو

این بیریق معمولاً نسبت به حضرت عباس علیه السلام بوده است. مدایم دوره عده در بیریق عده میماند
نیز بکار میبردند این عده متواتر از مردم با تغییر شکل به نظام غذا دارد در ایران بکار میرو -
در دوره بار صدر اسلام خلفا و شیعیان بزرگ با سر فرماند بان در فقر باری مخصوص که اعتبار
درشته است میفرستاده اند به این معنی شاعران هم اشارت دارند از آنجمله معروف سعد سلمان به این معنی میگوید
که در دور " جامه علم " یعنی باره در فقر نام گران را میفرستاده اند -

بهر که با دست از شوی غذا	بردم رنگ نبات کند جامه علم
خواج که چشم در این بیت به این معنی اشاره میکند	
بسته خزان نام میونت خود در این بیت	کرده فقر خاتم لعلت سلیمان یزید گزین
عنان فخر از غرور هم در این بیت به این معنی اشاره کرده است	
ای در خیمه کرم از یاد رفتن	وی بر تر از مرتبت از نام تو علم

در دوره خلفا چنان بنیامین نخستین بار که در فقر در ایران بکار برده شده با خاندان بنی العباس آنرا بکار میبردند
چنین ایشان با ایرانیان زیاد نزدیک بوده اند بدینست که از ایرانیان در این کار پیروی کرده اند -
خوندر در روشنه الفیف درباره دعوت ابومسلم خراسانی با سر ابراهیم امام در خراسان میگوید
در سند تسبیح و شریعت و امام ابراهیم و ابومسلم و از خراسان طلب شریعت تا احوال خراسان و بقیان از روی
معتمد خراسانی و ابومسلم با مفاد نقیب مکره خدمت گشته چو قومس خروار آمد مکتب از ابراهیم باور سیده
که باریت ظل برابر تر خراسانم :

لذا آن چو این رسم در دربار خلفا بنی العباس و حتی پادشاهانی که پیر و آئینداران
عبید اند تا مدتی در آن رواج داشته است که بر سر خرمایه پال بزرگ وزیر و سالک مهم خود محرمه و دروازه
مخبر بسته اند کار آنها را رونق بخشد و مردم را بیشتر بیرون حجب کنند لواحق بسته اند یعنی در شرف
محرمه با ننگ محرمه و نشان محرمه میفرستاده اند و یا میداده اند و در حین محرمه خود را در روضه الصفا
نزد باغ گز لواء اشاره کرده اند و آنجا بخت میگذاشتند با رونق ارسید فضل الله میسر برکت را بکارخانه خراسان
خرساده بر سر او و او را محرمه بسته اند و در زمانیکه نامون برانها فضل بن سهل طاهری بن حسین بن علی
را بخت برادرش امین خرساده بر سر او نیز او را محرمه بسته اند و حتی نامون بفضل هم او را محرمه داده
است و سپس مستقیم خلیفه برابر عبدالله بن طاهر امیر خراسان لوائه خرساده و ترکل هم برابر طاهری
عبدالله طاهری او را دیگر روانه کرده است :

حتی زمانیکه یعقوب لیث شکست خورده بود و در زندان باریب تقصیر نهید سپاه اشغال داشت در این
بهاگم خرساده خلیفه معتد با لوائه محرمه بطریق تلقی پسر یعقوب خرساد و پیام داد که گناه ترا بخشیدم
و ترا کفالت حکومت خراسان و فارس بگذارم .

بعد از یعقوب لیث زمانیکه حکومت بر برادرش عمرو رسید پسر از الله خلیفه عباسی از قصد
عمرد آگاه شد که تقصیر دارد نقشه برادر را میگیرد و نیز بواسطه خروج اهل طولان در محروم و قند
ماحب انزج که بچنان ادا دارد و کثرت صلح در آن دید که با عمرو آشتی کند لذا رسولی پسر عمرو خرساد
و فارس و کرمان و خراسان را بباله ده میلون درهم مقرر کرد و سپر او داد تا در الحله فر نام عمرو را در
مهر و دبیرق با خوشنشین و حتر و گاه نداشت و این افتخار تا پیش از عمر سعید از حله عرب باریان نصبت کسی نشد

در زمان سامانیان نیز این عادت برقرار بود و کثرت خلیفه برابر امیر بن بهمن سامانی

لوا خاصر فرستاده است :

این رسم در بار خلفا را پادشاهان مغول نیز نگاه داشته اند و برابر زیر و ستان خود در دفتر حضور
میرستاده اند چنانکه ایاقا براس ملک شمس الدین محمد اچا بکر که پادشاهان آل کرت لوا فرستاده و پسر برای
پسرش شمس الدین دوم معروف بشمس الدین کوچک هم لوا فرستاده است :

این اصول در دبار عثمانی چنان رایج بوده که هر مکرانی لوا در دفتر حضور میجوید و در
و همین جهت بود که در سلطنت آل عثمان تا آخرین روز که این پسر کار کردند فواجی تحفه
خاک عثمانی را که در زمان بط قلمرو آل عثمان بوده آنجا ۲۹۰ هم رسیده بود بزبان تازی لوا میگفتند و
مرا در لوا نهادار مستقر بود که بیری حضور میجوید و گاهی هم بپسران تازی که ترک آنرا که
سجاق باشد بکار میبردند و در هر هفته خاک عثمانی ۱۲۵ دالت تقسیم میشد که ۲۹ لوا یا سباق

بوده .

برخی از تاجیک زبان در دفترهای سلسله پادشاهان خود اسارت دارند از آنجمله ابو الفضر
بهمنی در تاجیک معود معروف بتاجیک سقوی چند بار برای پسر سپاه غزنویان اشاره کرده است .

دریک جافقش بیری را معین کرده و سه علامت شیر نوشته و باها بکلیج کرده است که
احمد نیالین از فرماندهان بزرگ دیار غزنو در مدتی در دست است از دیار سرخ و جاسر دیگر در دفتر حضور
معینکن را که سردار در دیگر در سپاه غزنویان بود است هرگاه علامت سرخ میباید :

سجوقان نیز مانند خانان پارس سلطنتی دیگر بزرگان خود معین میدادند چنانکه
نخبر سجوقی سلطان محمد الدین حسین غور در طلب و معین داده است :

در زمان تیموریان هم در لشکر بیری حیدر گانه داشته است چنانکه خود میرد جیب پسر
در شرح جنگ ترغاب در کنار رود مرغاب در میان لشکریان میرزا الخ بیک وزیر اعبه لطیف

است و صبر کرده اند

این دفتر با بجز آنکه جامه آنرا به نگار مختلف و گاهی نیز از اجسام و ریاضیه است نقشهای
مختلف نیز داشته است .

نقشی که در این کتاب مشاهده می شود اینست که در هر یک از این نقشها به رسمت و سادگی
در ادعای زمامداریت با و علم و سواد به رسمت که از طرف و بیشتر از در رسم بر خورده است و آنرا به رسم
میدانند .

در هر صحنه ماه رایت و ماه منجوق که بهان معنی است در اشعار سماعی تا حواله هشتم مکرر
در هر صحنه است از آنجمله خواجی کرمانی در هر یک میگوید :

کار ماه رایت که پروانه رایت بخند
باز صبر و صبر در هر یک میگوید

آن شه فرشته ز راه رایت را نگ
نصیر جلشنه شمه ایران کیران آفر

روشن ز ماه رایت او چشم آفتاب
نیز در هر یک گفته است

بر شب که در منجوق را بیشتر
شک ستاره بر رخ گردون طالع

بطوریکه از گفته سماعی حواله ششم و هفتم بر می آید چنین استبساط می شود که این شعر در هر یک
نظم شیرین نقش می شده و گاهی اوقات در هر یک یک یا از دو یا از چندین نیز رفته است :

نظامی گنجوی در مشهور لیلی و مجنون خود که در سال ۵۸۴ سروده در وصف بیریان میگوید
که در رسم بین فوغل و قبیله لیلی نگار میرفته گردید :

خدا شیه در فشرده زبان

بر سر سیاه کایستاده

سیران سیاه در دریدن

میران گفت که چون قطعی از یرجم

خود و زمان خود تو صیف کرده است.

در تائید این نظریه می بینم که در او اثر قرن هفتم هجری منبسط است

ما محمد سیریم و سیران : علم

و نیز از رتبه که در سال ۱۲۰۰ هجری قمری است

بدان گهر که چون دریا بدین آبی بزرگ

بلنگ و سیرین خند بر عجله علم

و طلب الدین عبد الرزاق میگردد

زحمت تو دل شیر آسمان هم چیت

و سلطان سادو می گردد

بشیر علم سیر چرخ میزد

ز بیم رایت فرود آمد که در دایه

در این دو شعر که در خط میزد

معم قائل شده اند.

سده ششم در تخیل مظهر الدین سلجوقی شاه ابن سغدی:

ز سایه علم سیر بیکر ز عجب

که روزه بر آن سیران قد چو سیریم

علیه در دوره سلجوقی ناموای درشته اند سلفین که تبر که نام حیرافه بوده از این قبیل است

خوشید در خرد و زبان

چون صبح دمید و دم نشاند

هر سیر سیاه کایتاده

چون ماریه دهن گشاده

سیران سیاه در دریدن

دیوان سپید در دودن

میران گفت که چون قطعی از یرجم با سر گذر خود آگاه بوده یرجم باران در کور

خود و زبان خود توصیف کرده است.

در آید این فطریه می بینم که در او سر نیز که در او سر چون مفتاح بجزر می رسد است گوید

احمد سیریم و سیران علم

حله مان از باز باشد مدیدم

و نیز از رتبه که از سماع زان سلجوقیان است گریه

بدان گهر که چو دیار لیل آبی پیر

برین گره خردستان عمارت عمار

پلنگ سیر بخند بر حله ل علم

تن از تسبیح سافه جان ز باد نال

و غالب الدین عید الزرق میگوید

زحمت تو دل سیر آسان حیرت

چنانکه شیر علم روز باد در خفا

رسلان ساد میگوید

بشیر علم سیر چرخ میدزد

ز بیم رایت فرود او که از در است

در این دو شعر که هر خط میگوید صفتی بین سیر آسان که شاید منظور یرجم باشد و سیر

علم قائل شده اند.

سعد سرجم در تعریف مظهر الدین سلجوق شاه این شعر گوید:

ز سایه علم سیر سبک تر از عجب

که روزه بر تن سیران فتنه چو سیریم

عبود در دوره سلجوق ناموای درشته اند سدیدین که بنر که نام حیوان بوده از این صیرت

نقش برتاره زایچه آنتو کس تخت پاوت. سرزمین کوراکان.



طنل که بغیر قمر و اب در سدن که بغیر شیر نجات است و شاید این حیوانات مدغم مختصر این
 یوت بل بوده چنانکه اسرار این دوره نیز این مطب را رساند شری این است که مداین دوره عادت تمام
 یوت بل سحرة شیر بوده است چنانکه در زمان قره قرین و آق قویونک بر کدام برادر مختصر بودن شعله را برادر
 پریم نقش میکرده اند. مکرده بر این نواز گفته بغیر شریا پید است که کامر بریم با نقش لژ و با دیده شده است
 چنانکه اندر ساعه مدخوف و ششم میگوید

در قی لژ دھارات بار را اعتدال جان با شہ

فاجعہ سمیرغ را بریم لعن میکرده اند چنانکه خوا جو گفته است

گرفت صید طنل در قی آفتاب سمیرغ را پیش که سپر آفتاب است

چنین پید است که بغیر اوقات نقش جبر در زبان را بریم نقش میکرده چنانکه طغان میگوید :

زان علم گشت از بجز زبان که را بود قد چون جوب علم چنان چون نقش علم

گذشته از نقشها که گشت چنین بنیاید که نقش شیر در دروس بر جہا بیشتر متداول بود
 زیرا علاوه بر اینکه همه اشعاران اشارت در این خصوص کرده اند اساساً قدرت شیر نقشش بعد است که بر این
 مورد در ادب و دلد در دیده است و پلاش همی در زبان همه چیز و محفوفها قسم ظروف بکار میبرده اند و در این
 قسمت در ایران شعرا و مخدوان آثار سر و جہ دارد که منظر گردیده است .

اسات در صنایع ایران از زمانها بسیار قدیم قدرت شیر در تزیین دیده شده است قیصرین
 تعمیر در این خصوص در جہا قدرت نقشش است که از شیر پیاده در میان ستارگان که از اینچ آنتیو کو سر تخت
 پلاش سر زمین که مارث Commagene در شمال شرقی توریه در مغرب رود فرات ساخته شده و
 آنتیو کو در ۶۹ تا ۴۴ قبل از میلاد در این سر زمین پلاش همی میکرده و این خطه نگار در قبر در ناحیه
 معروف به در این در شمال سوریه است آمده است در دوره ساسانی این نقش را در سنگ تراشی و طرازی

و نسبت کار و اقام چهارم و اقام مختلف با فدا گاه و هت در نه امان و کاسر سازی و گنج بر نگار برده اند
در کتاب مذکور از اقام طرف و یافت با حواله است که در آنها نقش سیر بهر است و در هر
توبان در معنی آنها با شمار سوال مختلف پشته کرده اند.

از آنجه نقش سیر در بابل بهر است یعنی در قایم و خوشتر که کوف بهار عجم در باره آن میگوید
"سیر بابل - نقش سیر که بر بابل کنند اندکی

سیر فلک آن سیر برابر ده دروازه در مرتبه با سیر بابل پنجده "
کوف در حلقه آن در راج نیز میگوید
"سیر بابل که هر صده و شصت سیر که بر بابل کنند اندکی"

و عینا سیر بابل استاد میارود.

بر چتر نیز نقش سیر مایل بوده است و کوف بهار عجم در آن وضع میگوید سیر چتر - نقش
سیر که بر چتر کنند اندکی

سلطان سلطان که سیر چتر
در مدد سلطان شکار باشد.

بر بارجه ها سیر و دیوار با درایت با هم نقش سیر بهر است چنانکه کوف بهار عجم باز در آن

نقش میگوید

"سیر دیوار و دیوار و سیر رایت - نقش سیر که بر این چیزها کنند چنانکه خواهم ملحد

البرج سلمان گوید :

خود سیر نصر است بر فنی کار
طالع ز سیر رایت حمید کامکار

کوف در حلقه آن در راج هم در این زمینه معنی حکایت و سیر بابل را با استاد آورده است.

بر بارجه و معنی چار و بر بزرگ نقش سیر میانه اخته اند و کوف بهار عجم در آن وضع میگوید :

" شیر سراپرده نشد نقش شیر که بر سراپرده کنند اندکی

شیر ملک آن شیر سراپرده روان در رتبه با شیر باطلت مخدومه "

بر سار روان هم که در سر لایزده بود و با صلیح امروز تجیر و در خوشتر باشد نقش شیر
نگار میبرد و اند چنانکه مکتب بهار خیم در میانها میگوید

" شیر سار روان نقش شیر که بر سار روان کنند طالب الدین عبدالرزاق :

بلند قدر تو بر چرخ شیر گردان را بنیز با سر سپرده چو شیر گردان "

مکتف فرخنده اندراج هم عین مبهلت بالار انقدر کرده است .

براقم این خوشتر با نقش شیر بوده است چنانکه مکتف بهار خیم گوید

شیر خوشتر - نقش شیر که بر خوشتر کنند اندکی

بیارگاه تو در شیر خوشتر اران را بنیاضیت شرف خوشتر گردان باد "

مکتف فرخنده اندراج هم مبهلت بالار انقدر کرده است .

شیر او فرخنده زیان بر نقش شیر که بر در سر قالی دریده است اساره کرده اند چنانکه مکتف

بهار خیم در میان موضع میگوید " شیر قالی نقش شیر که بر قالی کنند "

و نیز بر نقش شیر که بر لاف باشد اظهار کنند زیرا که از او هیچ کار بر نیاید

راضی

میر در دوست باو چهره و زود روشنی نسبت مندر خوشتر اند چو شیر قالی "

مکتف بهار خیم گوید

خراغی بهستان بریا دارم باد راه در این بیشه شیر قالی "

مکتف فرخنده اندراج هم قسمت با بالار و کتاب خود نقش کرده است

و نیز مرفع بهاء عم بر نقش شیر که بر سینه مالند اشاره کرده است

نه که نه بر تخت به تکیه بود شیر نه در وجه پشیم بود

که مرفع هم مکتب آندراج هم گفته است و اول فقره کرده است.

معنی است که در زبان فارس شیر تاج و شیر نه مانند شیر بر نه معنی مبارز پیدا کرده و در باره ک سینه
طاهر مملو انگیزه و فخر است در نه گفته شده و در این زمینه تقریباً مرادف طهر میان تهر و نظائر
انگیزه اصطلاح است.

در مقام و شکل شیر که بر روس بار می آید با نقش بار می رفته نقش شیر که بر بار می
و جامه نقش و برقی و رایت و هم مملو به است بیشتر رایج و متداول به و شعرا هم نیز در این اشاره
کرده اند از آنجمله مرفع بهاء عم در شیر در شعر میگوید.

شیر درفش - نقش شیر که بر درفش کنند - صاحب تذکره دولتشاهی:

شیر درفش درختان ظفر در دهانه شیر تا بنده خور.

که مرفع هم گفته است و در آید کرده است.

در باره شیر هم مرفع بهاء عم میگوید.

" شیر هم - نقش شیر که بر هم کنند - مولود:

ما به شیران و شیر هم حمله شان از باد به دم

بسیار قوت را مرفع آندراج چنین مکرر کرده است:

شیر هم ف - تصویر شیر که بر جامه هم در نه در این مذهب و بهیت ظاهریم در

ما به شیران و شیر هم حمله شان از باد به دم ب - خ

و این نکته را از آن بیانات الف مرغیات الدیم بن حیدر الدیم بن شرف الدیم

نقش کرده است و گوید :

.. سیریم - تصویر سیر که بر جامه عم در زنده برابر تفعل و تفعّل غلبه و محبت ، طریق ..

در حقیقت سیر لایحی مراد با سیریم ضبط کرده اند لذا بخند و لغت بهار بحیث آورده است .

.. سیر دوار - نقش سیر که بر دوار کنند .. جالب الدین سلطان

آهسته سیریم تر و سیر دوار سلطان
قلب جالب شکست محف به خواه درید ..

دلف فرح لغت اندراج هم این نکته را از کتاب گرفته و در زیر حبلت باله را تا باید آورده است

ترکیب و اصطلاح (سیریم) در میان شمار ایران بیشتر دیده میشود و پس از آن برخی
سیر رایت هم استعمال کرده اند :

رو بهیروزه میتوان گفت که شمار سیر از غزالیان اساره و نقش سیر در علم و رایت سیر از
در میان نثر زبان تخت ابر الفصیح بهیضی خوانند که گفت باین نقش اساره کرده است و در میان شمار
سیر از ابر الفرج روضه شاعر معروف در بار معبود دوم و ابراهیم غزنوی کسی اساره بدین نقش نهاده
و آنچه ماهر بن سماع فارسی زبان در این زمینه گفته اند به نقل است .

ابر الفرج روضه در این گفته گوید :

حاکم بن سیر مرده کند آتش خفته
باد طغش روح و بد سیریم را
نیز او در معرجه گفته است .

از نیزه ادیبی به آگهی او
آویخته چون سیریم سیر زبان
حاکم بن سیر در وصف گوید .

چون آتش آتش او در
چون سیر رایت سیر دوار و بدین
نیز خطات به مدوح گوید :

مخمس با مرمت تو مخمس خیال

تا مر عذر در هر یک گوید

سیر با هیبت تو سیر معمم

اگر اندر عذر بشیر معمم

در عهد با سر او بشیر ملک

حسب دیگر گوید

راست با آن ماریت سیر است ملک

بر سر راست او در دست فتح است و طغر

نیز عیار دیگر گفته است

چون سیر یک نهدت به بند

کند سمبده بر آفتاب و یوسف

در رخ بر دوسر یکا در هر یک گوید

بزار بار بهر خطه از خردن خواب

ز سیر راست تو سیر آسان زنده

و عیار دیگر گفته است

از بی ایدم گردان بشیر گردن

جانم گردان سیران اندر وفا جان

در قصه و اسر دیگر گوید

بر آن گهر که چه در ایدل آن بر

برون موند هر سال حال شیر مال

بگشاید و سیر خنبد بر بدل معمم

کن از نسج یاد جان ز بار مال

چنان که در شمع که سیر راست او

زیبیت تو خنبد بر بدل شکل

در عیار دیگر گفته است

سیاه روی در دهان هیبت تو

سیاه شیر عیار تا آن سال

و در هر یک دیگر گفته است

در آنکه سیر سیاه است نقش راست او

در آنکه بر دهان بند سیر سیاه

شمال قمار غنای یکتا بود

بر شیر ملک شیر است او

و بر دیگر گفته است :

در زمین گشته هر دم در کشید و بر

معروضه شمال گفته است :

گر بیع شیر مانند اندر به جهان

از شکر خوشتر عسل گریخته و جود

نویسد در وصف جگ و میران بنزد گوید :

از دود جهان نبرد که گریخته

مدرس جم جائی در هر یک گفته است :

چو آه چرخ میرند و آوازه در

عبدالواسع جلی یکتا در هر یک گفته است :

ز بیم ترندمان قست شیر ملک

عابر دیگر گفته :

در ز تو شیر اجم آید بر بند در

یکتا میگوید

برست بخار کرد جلالت و خرد

عابر دیگر گفته -

شیر زد و دل شیر شیر است

صدق پر آتش کند عین را

دو گشته می بر میز شیر علم

از تر تو گریخته در گوشه اجم

هم شکر خوشتر عسل بنزد بر بند علم

شیر علمت شیر محبر

چو شیر بیشه هر حله بد شیر علم

ز فطراب چو نکام باد شیر علم

گود از آید تو عاجز از شیر علم

چون با وجود شیر علم شیر زبان را

سحره چون آید بر دست آید ز باد

عبدالله گفتم

سیر رودی چو مکر سیر در آب
پس سیر علم سنان به

عبدالله

در سیر خلک سیر علم
در چه کین مدد بشو کام

عبدالله

در سیر رایت قریب در سیر
روح الله است که در سیر

عبدالله

لذا حق بر کشید سیر علم
در جهان بر قاده سیر سپاه
بجایه الله بلیقا در سیر گفتم

هر که با او در سیر است چو سیر علم
هم گمان خوشتر ناک سیر مجنون روانه

عبدالله

ز بهیت تو دل سیر آسان کرد
خاند سیر علم روز یاد در خفکان

نظایر کعبه در لیل و نهار اشاره به سیر مکه کردیم روز آن سیر سیه فقرشیم است

خوشه در فقر ده زمانه
چون هیچ دمید و نه نشانه

هر سیر سیه کایستاده
چون ارسیه بان گاده

سیران سیه در دیدن
دیوان سفید در دیدن

طیبه الله فارما به هم در سیر گفتم

سیر علم رایت خایه پنجه
زاغ کان شال اعراب زبیر

دلدار طاهر الله در سیر و سیر در سیر قطعه سیرت اشاره به سیر علم کردیم

ما به سیران دل سیر علم
حله مال از باد بایسته و مهم
حله مال از باد و ناپیدا است باد
جان فداست و نیکو ناپیدا است باد
سعد سیران نیز در یک سروده است:

چو سیران است او را صبا کند محرک
جبال حله نماند ز مهمل سیر عین را
حب الدین سلطان ساد هم چنانکه گفت درباره سیر لولا در مختصر بیج گفته است:

آب و چشم تو سیران سلطان
تعب احباب شکست موفیق خواهد بود
دین در مطلع قصیده اسیر خوشه شد باجم پاره کرده و سروده است:

خوشه نصرت تو فقی را کلا
طنع ز شیر است همیشه کامکار
خواجگار کن در یک گفته است

دشمن است دل شاه جهان در لارند
مهره چون پیر سطح آبرو و نعم
بر صابر دیگر سروده است.

گادگردون زره کاکش کن بگریز
از تو تم کند از پنج سیر ملت
باز صابر دیگر در مثنوی گفته است.

چو بازگشت ز یکبار راست نصرت
از آن صاب علم شاه سیر سکر
بر صابر دیگر در مثنوی آورده است

سیر علم است شکات
از چشم مهر سیر آبخور باد
دانش و سرخند سرمه در این شعر بشیر و خوشه شد باجم پاره کرده است

ز سیر درخشان در حقان طهر
چو در خانه سیر تا نزه خور
که نه از اساق که ساغر آن کرده اند و نقش سیر با برایت دم و لولا و در شش و سیرتی یاد کرده اند و شمس

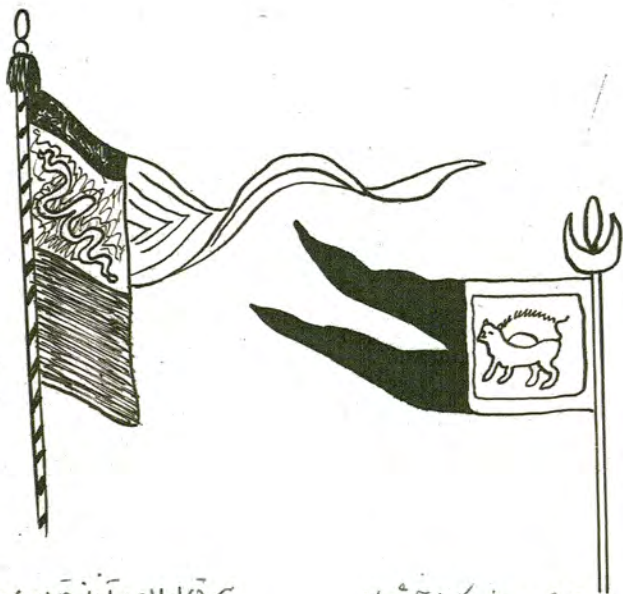
از آنها گفت گاهی نثر و بیانی در کتابت و استعارت شاعرانه که در آن سرحد یکبار برده اند ترکیب
 شعر علم را هم آورده اند.

از آنجا که ناصرالدین میرزا در وصف بای بیج در سنج قافیه در شرح جنگی که در ۱۲۷۶ هجری
 میان حیدرالدین و کریم خان و علوه الدین کیقباد باری و سلجوقه روم روی داده است میگوید:
 "شعر علم چون شیر شمع بر نفتش روم در روزه افتادند" و این عبارت نیز از راه بیان است
 که نفتش شیر را در دهم هم یکبار میبرد و اندک:

۲- علامت شعر و نثر

در عهد سلطنت که گفت دیدیم که چگونه از ایند است که شعر و نثر را بطور مجزا و جداگانه
 در آثار ایران و در سر پرچم آثار نثری می بینیم و به قول قدیمی تر نشانی که از شعر و نثر می توانم درست
 است در چهار سطر جزیره اسرارین الهی است و آنهم راجع برابطه نجومی (شرف) سیارات است
 یا بدو ج ۱۲ کانه آسان (در کتاب پر فخور در قسط مفسد ۲۴۸ در سه بخش خود
 در آنجا شعر و نثر را می بینیم) زمره با و است و با در نثر می بینیم
 آنچه مسلم است در بیشتر موارد در شعر و نثر قافیه در نثر قدیم آمده اند این تعداد
 مربوط برابطه نجومی و شرف است و این در سطر آسان است.

تعداد نشان قدیم ۱۲ برج آسان را که نام آن را می بینیم میان محبت سیاره
 که بقصد این خورشید هم جزو آنهاست بخش نموده اند و بر یک یا دو برج را خارج کرده اند از آن سیاره
 درسته خانه آن سیاره می بینیم که از جمله برج سه خانه خورشید می بینیم.



بیرق ایران در آغاز قرن ۱۲

بیرق سامانی منول کد شیر و خورشید دارد



کاشی لعابدار که در غنچه کور است و یک چشم از خورشید پیدا است

خواه نصیرین الدین طوسی در مخطوطه خود درباره ساره با این درج را کرده :

اولین از بدو حج با هشتم	نام او برده و دیگر کژ دم
هر دو بیخ را شده ببرت	مچون بر جیس را کمان با جوت
زهر در خانه ثور دم میزان	شمس را شیر دانه را سلطان
شیر را خانه خوشه و جزا	مرز حد رات حیدر دلو عطا

در یکی از کاشی با کاتب و در یک در یک ۱۲۵۷ میلادی (در حدود ۹۹۵ هجری) در آن
 شسته شده و فعله در حیدر شیرین است که خدشیده در پشت آن نمایان است و یک چشم
 از خدشیده هم پیدا است ۱

در این تصویر خدشیده بعد از زنی زیبا کرده شده است (در کتاب «مطالع» درباره کاشیها
 کاتب دارد) بقلم دکتر جراحی که در سال ۱۹۲۷ در این شهر بطبع رسیده معصومه در این تصویر ترسیم دارد
 در یک طرف مغربی سلسله یقون دوازدهم یا سیزدهم موجود در حوزة کسان شیر خورنده
 تمام نصرت ترسین نقش شده بی کالبد معلوم است که با علم بر این خط نخوی وجود بین این دو پیکر آسان نقش
 شده است .

در اینجا خدشیده را سه حدیث و هم چنین در یک کاشی که کار محمد بن سقر است و تاریخ ۷۶۹ هجری
 (۱۲۸۱ میلادی) دارد و در حوزة برج با ایات مربوط نقش شده است در اینجا خدشیده از پشت شیر طالع است

۱ در مورد دوره این کاشی در باغی نوشته شده که یکی از آنها این است .

می دو در دراز و در دست پر دم	در رنگ گنبد و ماده گنبد میگردم
با سحر و بار باب تا روز سپهر	بر یاد دست میزد و بخور دم

(کتاب پر خورشید جلد چهارم صفحه ۱۴۴) در سال ۱۲۴۰ میلادی در قرن ششم هجری
 ابراهیم بن علی فرستاد و فقه را کاتبان به پاییز در حدیث شیر و خورشید تمام با یکدیگر کشیده و نهاده
 مردم کرد و در تاریخچه شیر و خورشید با وجودیکه خود به بطور بی شیر و خورشید را از نظر
 نجومی از عاقل مفسد منکر تأثیر رابطه نجومی اندوخته در نقش شیر و خورشید امروز رسیده و منکر کرد
 «خوشبختانه از این پندار باجه نیازیم زیرا یک سده معتبر تاریخی داستان پیر شیر و خورشید
 در زمان و تاریخ آرا براساس نگار می سازد این سده فرستاده ای عربی تا یک نگار دانشمند معروف و در کتاب
 مختصر جامع الدول»

این خبر در باره غیاث الدین کجور که از خانه ان سلجوقیان دولت در سال ۶۴۰ هجری
 پیر یا رستم یافته می رسد:

«در کجور و شیر و خورشید از راه رسید که در دهه دل و دین تاب و توان از دست رفته
 و بزرگان عشق میخواست مردم و دیار را با نقش آن رخسار دلارا بیاراید و نزدیکان کجور و پیر سلیم را
 در نگار میزدند و او چون یافت در دست چنین تبر اندیشیده که مدت شیر و خورشید در همچون
 خورشید آن شاه خاتم گرچه را همچون خورشید بر فراز آن نگارند که هم در خواست کجور و ایام رخ و هم مردم چه
 بحقیقت کار بزرده چنین پندارند که مقصود نقش قدرت طالع پادشاه است»

قدیمی که در آن گویان است آمده که در آن نقش شیر و خورشید تمام شده است
 از پیر غیاث الدین کجور و پیر کعبه

از بوقت این سکه نگاه کنیم می بینیم که در روی آن علاوه بر خورشید سیارات دیگر نیز
 منقوشه و معلوم نیست اگر منظور تنها نقش شاه خاتم است ستارگان دیگر چرا در نظر آمده اند
 هر مدت اگر نگار این خبر افشانه می باشد هیچ وجه نمی تواند اهمیت نقشی را که در

یعنی رابطہ بخمی پسک با سنا و سیارت در عادت امیر ایران دارد کم کند مخصوص که این عادت
در شرق و غرب ایران نیز رواج داشته است .

در روز سکه اسر که اخیراً از سلطان الباقی د خدا بنده ما که ۶۶ سال بعد از فتح و
سلطنت رسیده بود آمد شیر در پشت خود سه قرار دارد و بقیه نقاشی که جنبه بخمی دارند
و چنانکه معرفت جغتار خان که قبلاً از اینده کمر نام امرا را در دست بگیرد در سمرقند خرافات میگوید
شیر و خورشید را عید است محض خود نگار میبرد و نقاشی کتاب سعادت پیر بار امیر خود بقم کلید و
ترجمه دستیج

پرفروش پیر میگوید « خورشید در برج اسد یک سکن مهم بخمی بهم است و میرا است
و هم از نظر معنی و هم از نظر شکل و رجب پنهان رفیق آن نصرت آن پادشاهان شده است
معلومه نگفته خود مردم که در پادشاهان مغور برابطه رابطہ بخمی وجودی شیر و خورشید
آزاد پذیرفته اند و از این رابطہ بخمی آن دو پسک آسمان آگاه بعد از آنکه شاه طهماسب چون
طالعش در برج مهر بود و در سکه با مسیح دوره خود که غولس میامیزند خورشید را بر پشت برده
نشاند است .

با در عادت محض امیر خود سه عیدله (یا کره) بوده است (همان چیزیکه در دوره ساسانی

منزل بهم)

نموده عیدله است و با طلسم خاصش بهمان بهم زیرا در سمرقند از چادر پادشاه سر پرچم باخته
نصب نموده که بشکل مکعبه اسر بوده که در باله آن طبله قرار داشته است .

و در بعضی حال میانه با آن دوره پرچم باخته دیده نموده که عیدلم کهن حیوانات را بر
کلید پرچم یا سر پرچم داشته و اغلب بر سر پرچم یا شکل شیر کاملاً با سر شیر دیده نموده و در این دوره

نقش خدایه در خانه ام در فم خطی صور او و مشر بنی



سر پرچم با نخ دیده میزد بصیرت گلوله سر نیزه و دهنل و حتی نام خدا (الله)

در حلقه پانزدهم برقی با بجز سرخا سر در آمده بوده ای برقی با مستطیل بود و خود
از دو سه قسمت تشکیل شده و یک یا دو قسمت آن یک قسمت اتماتی فکله در مقعر میگردید است
و مضر او قات این پرچم با آگار میزد اند .

در کتاب ماسک منظوم مغول بقلم میرالدین کاشغری که در سن ۱۴۲۲ سپتامبر ۱۴۲۲ و ۲۰
تاریخ ۱۴۲۳ میلادی در نوشته شده میا تو در موجود است که یک عدد مغول را در حالیکه در روزانه
نیست بر آمده و آنرا در دعوت تسلیم میسند نشان میدهد - در این میا که برابر اولسن بار در دست
این مغولان برقی میزدند دیده میزد این برقی از یک قسمت مربع حاشیه دارد و یک قسمت
اصافی و در زبان تشکیل شده و سر آن پیاده و خنجر شده تا پیرا بر میست دارد و از کتاب انبی که
برای رخت شده و در کتاب نیز بر یک بر سر شرق صفرا میا تو در از واسطه حرکت پانزدهم است
در اقطار نجومی میا تو در و در وچ را میسند و در وسط آن سر سرافشان میدهد که خنجر شده بر میست
پیرا بر میست

از این اشارات دانان که در نظم و نثر فارسی آمده مسلم است که از زمانها قدیم الاقره از او

قرن هجری هم چنانکه نقش جاننده بر مختلف مرول بصیرت نقش میسند برام در اواخر بار هم با و بافت
با سر تا سر یکبار میزدند و از آنجمله در در و سر در فضا میسند اند و بیشتر سر سیاه مغول بصیرت یعنی
مرور سر را رنگ سیاه نقش میزدند و گاهی هم سر را با خنجر شده توأم میزدند و به رنگی چنانکه گذشت
نقش میزدند و خنجر شده بسیار بدست .

غریب ریور ابو الفرج بن ابیرون طبیب عظمی معروف بابن العریس مورخ مشهور در کتب
مشهور فخر الدوله درباره خیانت الدین کیم و خاندان که تحت نقوش سر و خورشید از آن ملک و از زبان او
درسته است .

از این سکه بسیار است آمده است و بعضی از متاخرین از آن نیمه نادرستی گرفته و پنداشته
که نقوش سر و خورشید از آن میر خلاصم آمده است و از این سکه با خیانت الدین کیم و عقیده کرده است
از آن که هر دو سکه در موزه نیمه اول قرن ششم که در ۵۲۷ در گذشته و لا اتمر مدتی پس از
از آن خیانت الدین کیم و بهر است در موزه گنبد .

برای آن که در دست و گرفته کنند از نقوش مهر گرد و بر لبه چهار زبان

آنکه است که شایع است که از دست و گرفته بر زبان نه کشند نقوش مهر یعنی خورشید و سکه و از
کام بیرون میجوید و این سکه اشاره صریحی که در زبان از آن که معمول به است بر سکه از نقوش خورشید و نیمه
در دهنه ایران باستان اقامه است بر تخمین از اواخر دوره سلوکی که آنرا از آغاز قرن
مقدم میدانند و اما در دوره ضعیف است و بر مضمون یکی که در دهنه برج فلکی از نقوش کرده اند و نایب برج است
نقوش سر و خورشید است :

باید است که مناسب سر با خورشید مناسب دین و نام از عقیقه اختر نشان ایران
قدیمت که شرف بر یک از اجرام مادی در یک از برجها از فلک میروند و آن برج را اختر نشان دور
اسلامی (بیت الشرف) میگویند و بیت الشرف (شمس) یعنی خورشید و برج (سد) یعنی سر به
خورشید بر خورشید یعنی اوج شرف و اوج اعتدال و در خشتگی و نام سر خورشید زیرا که در دین نیست
که اقباب در برج است که ماهیانی تابستان با اوج خود و بنهار در خشتگی که در ماه و نام سر خورشید
و همین جهت در زبان فارس (البیت فی الدس) و تقلید از آن در زبان فارس (البیت فی الدس) و

در وقت دیرتریت و درباره کفر میخواستند متنازع و برتر او را برسانند (کاملتر از الله است)
میگفتند:

خاقانی سرور در مثنوی امیر رشید الدین به سرور گفته است:

گر به طالع خورشید نهند دست خورشید کم حوائی است

ابوحنیفه بهقی در کتاب (جامع احکام الخوم) احکامی را که درباره خورشید در خانه سر
(شمر داسه) وارد است چنین بیان میکند

و آقاب در به در وجه اول صبر بود لکن با واسطه در دست معاند بود و نیز مخالفت با مردم
در دست راست و دست چپ در وجه دوم جمیع دست بود و دست راست را از دست چپ گرفته و متوجه
و نامع و دوا عطا خلق و در میان عمرال و نعمت باید و زیادت شود چون نخوسر بود و طرب و سماع دوست دارد
و در بهرم عصب و و جوج و صفای بود و قوس و دوا عمر اول عزت و مرتبت زیادت شود

بجز این کتاب در همه کتابها و دیگر که بزبان فارسی و تازی در باره احکام الخوم و جزئیات
تالیف کرده اند فصل درباره خورشید در برج است و در خانه سر است و حتی در نسخهای خطی مصدر
از کتاب احکام الخوم و مصدر نجفی مانند ابوحنیفه نجفی و مصدر عبد الرحمن مؤلف که از زمانها قدیم و قدیم
است و بار سوره صمد که از خورشید در خانه سر یعنی در برج است که غیا مانند سر و خورشید
برق ایران خورشید را در سر نقش کرده اند و از آن جمله است صمد که در کتاب دوم بطور

است (تالیف ثنائی) هکلت JACKIN CLEMENT چاپ لندن ۱۹۳۲ است

قطران تبریز نیز بدین نکته در مدح ارسار کرده است:

اگر بنامه سر آمدت سر است بر آنکه خانه سر است سر بر آن

و میر معنی ابوالفتح روحی ادا کرده است:

این تصویر نجومی در دستاویزهای ایرانی نیز اثر کرده و (خداوند سیر بر برج آفتاب پدید آمده است)
چنانکه در اسکندرنامه نیز در روایتی که ظاهر آن در قول و زودیم نوشته شده در جائیکه سخن از رفتن اسکندر به چشمه
آفتاب است چنین آمده است: «از آنجا روانه گردید تا به دره نزل کرد آفتاب رسید حکم کرد لشکر در آنجا حرا و آمدند
و خود با مهند میر و میران که آفتاب شدند منزل آنجا آمدند تا آنکه آفتاب تجلیا در ساعت بصبح صادق پدید آمد
سپاه رسیدند که زیاده از آن نرفتند سیر روند که مانند کرم و با هم آفتاب گرفته بود و بر دایمی چشمه آبی و بر دایمی
چاهی دیدند که شراره از آنجا در می آمد. در سطوح عرض کرد ای شهریار این چاه است که آفتاب سیر و ن میاید پس
اسکندر آنجا ایستاد که بیک بار دید شراره آتش زبانه تر شد و بر آن بنا کرد بگرم شدن که شعاع آفتاب از چاه
در آمد و بر روی سیر برادر است آن سیر خیال فرست که تمام عالم بر آید و با وجود آنکه طبل اهل طول
را میزدند و صدای آن طبل مهند فرستگ گرفت و در آنجا که میزدند چیزی معلوم نمیشد اما از آن فریاد خیال
باور میزدند که اسکندر باب الاضطرار بر دشته سه منزل در عقب انداخت چون حرم باز کردند خود و سه منزل
در عقب دیدند از آنجا بر حاشیه روان شدند باز صبح بهمان مکان رسیدند در وقت که آفتاب بر آید از آنجا
جستجو نمود و آن سیر را در فضا گرفت که آن سیر بقدر یک نیزه بلند شد و بر آید که میسوزد و دیگر خود
را انداخت خط کشید پس از آن افکار چون بهوش آمد خود سه منزل در عقب دید»

گذشته از این تصویر نجومی همیشه در منابع فقهی حرایات عبادت صفت خاص آن جا زده
است که مردم آن یک دهانه و از آنجا فقه جاور در نه مانند سیر و رک و رک و سیر و رک و خمر و جاوران نیز
مانند خمر و عاقب و باز نشان نیر و دله در بر است و فقه حرایات خیالی و خائن امر چون از دای
و سیمین یا سقائل و فطیر و فقه طاهر و غزال و آب و کبر و هم و در غایت دیگر بر این تصویر زبانی هم است
و پدید است که ماه و خورشید را هم نمایند و روحانی میباشند چنانکه مراد از بر غایت هم در این موارد و در دیگر

برای جان (عزم) یا برگزیده است که آنرا در دستا خنای ایران محفوظ در دود ساسانی نمایند فریادی
و خرم این درس می افتد و در کارنامه که در پیش بالیکان آید است که چون که در سیراز در بار لر و والی آخر سن
پادشاه شکاف میگذشت آن (عزم) در پی او رفت.

همچنانکه نقش عقاب را در اروپا از ایرانیان تقلید کرده اند درجه کمتر را بر سر و پنجه نام بر میزنند
گذشته و این نقاشی بر سر و در در و در و در آن کودکان دیده است و حکمه لؤلؤ یا لؤلؤ یا لؤلؤ ایران که در اینهاست
در پنجه در اسامی ایران یکبار رفته و در زبان لر منی «لورن» شده به همین معنی است و بسیار در زبانهای
ایران که این نام را داشته اند نقش شیر را در در و در و در آنجا دیده اند و از آنجا در بر و در و در این نقاشیهاست
مانند است

بسیار نقش بر جوامع را در زمانهای بسیار قدیم در ایران در ضلع و مخصوصاً در سفال سازند
نقاش کرده اند و در سفالها نمایی که در زمانهای پیش از تاریخ بدست میاید اشکال مرغی و گاو و بز و گاو و بز و گاو و بز
ای بسیار دیده میشود اما نقش شیر در این سفال دیده نشده است و در دوره هخامنشی در دور کاشی و سفال و گاو و بز و گاو و بز
از طرف دیگر در زمانهای بسیار پیش از تاریخ در سنگها و قبرا نقش کرده اند و از آنجمله نقش
شیر است که بر دور قبر سلوانی و شکریای مکر دیده شده و نقش بکر است که در دور قبر بزرگ و مخصوصاً
دو قبر کالی رسم میگردانند و علامت عصمت و پارسائی بوده است در این زمینه شیر سنگی معروف قبرستان چران که گویند
از آثار دوره مادهاست مشهور است و در برخی از قبرستانهای دیگر ایران هم از اینگونه شیرها دیده شده است .

معدود فرسخ نفوس که از استخوان جانداران درآمارند که ایران نامیده جان نفوس باقیمت کرده
ساخته اند در دور جهان مشی و دور در شفا و ساسانی هم از استخوان نفوس را جانداران بسیار پیدا کرده است.

مبیت فقر؛ را در برق؛ و در خشت با نظار برده اند و سپر در سکه؛ معمول شده است
و چنانکه هر روز است لایم و فقر را با یکدیگر توأم کرده اند مانند فقر سیر و ماه در دهان و سر و این

که پیش از این گذشت و آنچه که نظامی در این باره و چون اشاره کرده است که نقش سیر در خوشتر سیر شده کرده زبان درسته
یعنی ده خط نه گرد آن رسم کرده بودند و گرداگرد آن خوشتر سیر با سیر شده بوده که در آن حدوده باز کرده بودند و بزرگ
است و هم پیش از این اشاره رفت.

در زمانه سیر چنانکه گذشت نقش سیر در بافتگی و اقامت بار صحرای بسیار رایج بوده و در دوران
نیز نقش میکرده اند و اصطلاح «سیرت دروان» از نظرین است در داستان معروفه امام هشتم این نقش آمده است
که در سیر نقش سیر که میکرده بود اشاره کرد و سیر در زمانه سیر در آن آمده و آن مکرر دیده.

اما نقش سیر بر سیر که پیش از این دیدیم چگونه در ایران رواج داشته سیر در ایران
در کشور با سیر ایران نیز نگار رفته است و از آنجمله در دستنشان چنانکه در دستنشان که در
۱۲۷۰ تا ۱۲۸۹ میلادی در سقایی با ۵۵۸ تا ۵۸۸ هجری سلطنت کرده است نقش سیر را تغییر داد و بنابر نام
خود یا سیر نقش عصاب که پیش از آن منول بود نقش سیر را منول کرد و بنابر نام نقش سیر در دستنشان که در کشور
در زمانه از آنجمله انگلستان و بلژیک باقی است.

در دوره اسلامی نقش سیر و خوشتر سیر در کاشی هم دیده شده است و قدیمی تر که موجود است
در کاشی کاشی سر بریده است و تاریخ آن ۵۵۵ هجری را دارد و در یکی از ساره ها سیر نقش سیر و خوشتر است و این
پیرامون آن در زمانه دره پائین است.

پیش از این اشاره رفت که نقش سیر و خوشتر در آثار صنعتی گوناگون و مخصوصاً در فرشها از آن
سلطان و از آن نیم هجری بیشتر رواج یافته است و در دوره منول نیز این رفته اما چنان بنام که در دوره
توران رواج آن بیشتر شده و تنها در ضایع دستی و بافتگی همچنان نگار رفته است بلکه در دوران دیگر نیز منول
شده است از آنجمله در نقش سیر و خوشتر را با یکدیگر نگار کرده اند.

نقش سیر و خوشتر بر سیر در دوره پادشاهان منول نیز رواج داشته است چنانکه با یکدیگر

سافر مروج ايطاليا که در ۲۵ آبان ۱۳۲۳ میلادی ۵۲ تا ۷۲۴ هجری قمری است و در سال در بار
 قلندر آقا پادشاه مغول در حین زیارت در سفرنامه خود که وضعی از اقیانوس سرگردان مغول در دسترس
 کتب سر کرده صدر مزارع هستند میسر از نزد دارند که تقریباً ۲۰۰۰ نفر در آن حروف نوشته
 شده و در بالدر آن حروف نقش شیر است و در زیر آن آفتاب و ماه است.

پدیده و نشانه مروج خرافات که ناشی از چاپ از سفرنامه مارک پولوست در زیر این مطلب
 میزند.

در شش ماه منوال مانده در فترت ای چنانکه امروز نقش ای بسیار منوع شده است (مانع رسمی بود)
 یعنی سه (سه) منقطع از آن دارد و در عهدیات آنکه عناصر نگار گرفته از آنجمله برقی (سرازه باد) و در امر
 نقش فرشته بوده (در فترت خوانده بابل) همچنان (برقی ستر) برقی پنج عفر نزد آب و در آب و قشر و خاک از
 پاریس لاجوردی که در بالدر آن حصر سرخ و در فترت آفتاب را کشیده بودند که بر بالدر آن هزار بار آورده
 نموده است.

در فترت نیز در یک از پاریس لاجوردی در سرخ و در فترت آفتاب را کشیده بودند
 و بالدر آنکه هزار بار آورده است (در فترت زده) مقدس همین و در فترت در سر سر کرده و در فترت هزار
 سال یا را بر اطراف آورده است که در فترت سرخ در دور آن به هم پیوسته و حروف فکری پیدا مانده در فترت ای
 (سه آسان ستر) و در شاه آسان (همه) و در شاه آسان (ناله) و در سر
 آن نقش مردان آسان نیز آورده است که در فترت مختلف هستند (در فترت سرخ) و در فترت (در سرخ)
 در فترت (طلی زین) در فترت (بر سفید) در فترت (از و بر سر) و در فترت (از و بر سر) و در فترت (از و بر سر)
 مختلف و در فترت (بر سفید) و در فترت (از و بر سر) و در فترت (از و بر سر) و در فترت (از و بر سر)
 و در فترت (از و بر سر) و در فترت (از و بر سر) و در فترت (از و بر سر) و در فترت (از و بر سر)

سده کوفه پنج و نیز عمده بسیار در شتای دارد که در شت آنها (در شت احاط) و در شت ()
هم هست نقش آنها در کتب بسیار نام (یونان چاکو فی طو ش) هست .

در دوره یونان نقش شیر و خورشید را در شتاک است حتی یکا میرد و اندک و سوا سپاسی
(کله دیخ) که از ۱۴۰۳ تا ۱۴۰۶ میلادی در شتاک : ۸۰۵ تا ۸۰۹ هجری بمیزان سفارت دربار تکریم بوده است
در سمرقند شیر و خورشید را بر دیوار بنا است تکریم دیده و در سمرقند خود شری در باره آنها آورده است .

این سنت در اراک و اهر و سایر مراکز تا مدت ها و لا اقل تا اواسط قرن یازدهم هجری باقی بماند
چنانکه امروز در سمرقند هر سده است که در میان کاشی های با طراقت صدف مرکز آن از دو سر دو نقش شیر و
خورشید سخنان و آن سده نام (سده شیر و خورشید) معروف است و مرز این سده نام خوانده می شود و این دو شیر در دو طرف
طاق شرقی یعنی با طراقت و آن سده است که اکثر رنگ کاشی با رفته و کاشی بصر از آنها برخاسته است و این دو شیر
بر سینه آج با کاشی های رنگ و سفید سیاه خسته شده است و بطرف آخری که با کاشی سفید رو بر و آنجا جدا شده اند
همه میزند و در دور که این دو شیر نقش خورشید است که چشم و بینی و صورت دارد و در آن و آن سده است و این
مانند شیر و خورشید سیرق ایران است . به نیکوئی این شیر و خورشید از کاشی نند و صورت خورشید از کاشی سفید است
بطوریکه این نقیصه رفته اند و دیده شده است .

طی قیاسات این نقیصه در شتاک که این سده را در سال ۱۳۰۸ هجری بنگار شتاک که در شت
بارش آن از یک اراک و اهر و سمرقند و در شت است و در شت سیر صدف شرقی جز کاشی است
ش مراد تاریخ استام سخنان که در آن سفر با سال بطوریکه سفر را با دوست کرده اند بر دیده شده است .

امیر صدف رمال پلنگ شتاک	چشم کاشی زبان ناطق بود
بنابر سده کوه آبخال که در شتاک	با ج طرح رمال از آن لایق
با هوا رسد بر خور طاق خورشید	عقاب صدف نیز در شت و لایق

بقدر نهاریه بر سر ناراضی عشر
 حریف بر فوج اندیشه با کمال فخر
 چو برست کردمند زنده هم طاقتش
 ناله زار از آنست میگرد ز کفر
 بطلست سر باده چو بد بانیشتر آمد
 حساب سال بنابر جنگش بر باد

۳- برچشم در دوره صفویه

در دوره صفویه هم چنانکه در همه چیز دنیا تمدن دوره تیمور در سال گذشته اند شیر و خورشید را نیز
 بکار برده و بلکه بزرگ جنبه رسم دولتی و ادبی و در بر قوا و سکه با عمل کرده اند در باره این دوره اسناد
 فراوان در دست است و دلالت بسیار بر آنست که شیر و خورشید را همواره در موارد مختلف بکار برده اند.
 در زمان شاه طهماسب در بر سکه با خورشید را بر پشت برده نقش کرده اند زیرا که طالع در
 برج مهر بوده و در برج مهر (بره) ولادت یافته است.

پس از شاه طهماسب نظر باینکه شیر و خورشید نمادی در میان و مخصوصاً در دوره منول و تیموریان بوده
 است این نقش را هم در سکه و هم در نقش بکار برده اند.

در سکه با شمشیر از پادشاهان صفویان شاه عباس بیجهت مانده آنچه در زیر سکه کرده اند نقش نهنگ
 و آنچه در سکه زده اند نقش شیر و خورشید دارد در این زمینه در کتاب مختصر جماعات و گاهنگ است که
 آنچه ما خیم اردو یافته که بایران آمده اند در کتاب خود وصف بدین منتهی نقش گاو کرده اند که از آنجا که آدام اولیاد
 Adami. o. o. که در کتاب مکران بنیادی... که در اصفهان که در ۱۸۶۴ جزء پیر و سر
 است و در آن زمان متصرف بود از ۱۶۴۴ تا ۱۶۴۹ مأمور ساختند در دربار صفویه برده است. در سکه ها خود
 در باره نقش برقی ایران چنین میگوید اگر لفظ گفت که سر را با در کتب نقش قدیم برقی ایران بهر
 برده نمیباشد نقش برقی رنگ آفتاب برده است. امروزه در کاک بهر را بکار میبرند و این را نیز در

که بیشتر برایت شیر جادو بخند اما در مهر بزرگ در بار جز خطوط چیزی نیست.

مسافر انگلیسی تاسر برت *Thomas Herbert* که از ۱۹۲۶ تا ۱۹۲۹ در ایران

و بعد از آن سفر کرده است در سفرنامه خود شرحی درباره نقش بریق ایران در آن زمان آورده چنین میگوید.

«چند چیز غالب در چشم من است و لذت آنجند نخست از نقش بریق ایران سخن میگویم» اینجا که درباره

آنچه سابق بوده است سخن نیست درباره آنچه من که گمان است سخن نمیگویم که بود.

زودتر در فصل ۱۹ کتاب اول میگویم در یکی از آن سالها بزرگ باستان دیده است که سابقا نقش بریق

ایران بوده و عقاید که در گذشته بر سراد و سواره مصر (که آن) حیدر اگاه بود و او من است دیدم سابق مانده است

تا اینکه در شرح آنرا قفسر داد اینجا که سکه این سابقا هم را او بر آنگاه که پندارند که ماله بر سخن من است و این کفر و

چیزی که آن است که نقش بریق ایران عقاید بود که بر سر نیزه امر آن میخورد و در زمان او من باستان ایران

ببین نقش را دیده اند چنان میگویم که این امام دیده است تا و قضیه که او بر سر است ایرانیان گفته شده است زیرا که

در آن زمان بر در قفسر آنجا که کنار بر سر است و البته میخورد اند اشاره امر بخارت خود در باب بولار و این نیست نیست

بلکه در میان است نقش این سکه در آن زمان در یک میخورد و قفسر را ده پستول *Pistole* در سر دیده است

و در سر آن نام دارد و سر و در سر دیگر آن نقش همانند است چنانکه در کتاب پونمارک در شرح حال آنکه در سر

دیده میخورد و در آنجا گفته شده است که در سر را بر سر همانند را میخورد اند آسانا میخورد. مراد او از این گفته چیز بوده

سکه زده است که مانع شده است در اندیشه خود را دنبال کند اما هنگامیکه امداد از راه عقیده بر رجعت

و رسید اسلحه بر جشان استیلا یافت این نقش را بر اسفاکان نامیده است و دستند و بیمار آن پهل را

با این شمار (تا و قضیه همه زمین را پر کنند) اختیار کردند و میخواستند بفهمانند اندیشه این است که این همه است

که از مراد باشد میخورد از آنجا که در گذشته.

یک از پارتیان بزرگ خردن گذشته است و در چیز را از پارتیان تقلید کرد. اما پیشتر قتی

نداشته است هر چند که آنرا میگوید که از زیبا تر میگوید که خواهر اروپا میبیند. این اندیشه را چندین را هر
 نامی اروپا میبیند و بسیار از آنکه معنی بسیار از موارد مهم قرآن را در گون کردن نقش دیگر بر اساس افتاد
 جانشان خدمت و آن در شیر خفته بود که خیره بر خورنده تا بان نیکو است (و این آنرا برادر
 سکه بر سر نقش میگرداند و منوال بزرگ و پادشاه با بر سر هندوستان و چندین از ادراک بزرگ هندوستان
 بفراوانه شیعہ دینی آنرا پذیرفته خانها بیکدیگر میگوید که سلطانها آقاها سرگردانها و قزلباشها
 نقش خاصی ندارند و اینم مدح و ستایش آن چه خبرند بلکه برابر آنکه مقام اینان عروث نیست ۱۱

اینکه مؤلف در این مورد درباره اشارت «تا وقتی که همه زمین را پر کنند» که در زیر نقش پهلاییم
 است بیکه از پادشاهان بزرگ خرو و گذشته و یکدیگر از زیبا تر میگوید که خواهر اروپا اشاره کرده است
 مراد او از مردم پادشاه و خاندان است که در بر سر نقش پهلاییم و این وزیر آن
 عهد لدینی را نوشته بوده که معنی تحت اللفظ آن میر عبد است و مؤلف این اشارت را بزرگ لدین
 در متن خود آورده است .

مولود درباره این اشارت عقیده دارند که چون در دل داده و آن در عوالت و حرکت
 دین و دایره بود بر سر نقش خود را بیکدیگر ترتیب و این است اما در این مورد مؤلف و نمود میگوید که در میان
 گرفته است مراد از نقش که تاس بر برت و این اشاره میکند گویا کاشی به که با مردم بر سر مشقه
 خود دایره دو پیرانه ساخته است .

ترجمه امیر که از زبان لدین ترجمه شده درست است این عهد عرب است (حتی اذا
 ملت الدین) و این عهد است که در روایات شیعه درباره ظهور قائم

آمده است (یهد الدین قطا و عدلا کما ملئت ظلم و جورا)

ما فر دیگر که درباره نقش سکه ایران چنین گفته ثراک باقیست تا دیرینه

مسافر حضرت خاندانیه که از ۱۶۲۸ تا ۱۶۹۸ قمری در ایران و هندستان و ترکیه سفر کرده و در سفر
نام خلد شریفی درباره پول ایران دارد و می‌نویسد که در فقره و طلبه و مسکن و سایر موارد و شاهی
و بیستی می‌گوید که در مسافران می‌نویسد و این همان کلمه است که بعد با مختصر شده و در زبان مردم بصورت
(خانرس) و (خانر) در آمده و ظاهر آن مصر آن (خانریگی) بوده است بمناسبت اسم خانریک نام که تحت
این سکه را عواج و لغت است.

تا و رینه پس از شمران این سکه، تعیین به هر یک می‌کند (از حیث فقر سکه) ،
سکه فقره چنانکه در لغت معمول است فقره و در شاهی را ندارند تنها در یک و نام شاهی دیده می‌شود که سکه
در سلطنت آورده شده و در دور دیگر نام شمر و سال مجبر اسلام می‌باشد اما سکه در مسافر دیگر در آنجا شمر نیست
که حد فیه سیریت آن است و در دور دیگر نام شمریت که در آنجا ساخته شده است.

مسافر خاندانیه در سفرنامه خود درم به ثانی آن که از ۱۶۹۴ تا ۱۶۹۷ در سفر با ایران
آمده است نیز در سفرنامه خود شریفی درباره پول ایران دارد و درباره فقر سکه می‌گوید «جمع سکه باشند
جمع مهرای بزرگ و قدر از یک رو در وسط عقیده ایانی ایرانی است این عبارت لا اله الا الله محمد رسول الله
علی الله و نام دوله امام یا نخستین جانشینان پیامبر در دگر آنگاه و در دور دیگر نام شاهی و نام محمد و سال
سکه مسافر از یک سو نام برق ایران را دارد که سیریت با خد فیه تا با بریت آن و در دور
دیگر زان و جامعیت که سکه در آن روزه شده است.

پس از آن عباس درم درباره فقر برق ایران می‌گوید «برق‌شان را مانند برقهای
که گوشه نوک طلا می‌بیند و در هر رنگ دست می‌کنند و از هر گونه پارچه را با هر چه برابر سکه و نظام و چه
بسیار به نظام برق دیگر ندارند بسیار جمع و شمار یا جمله در منی خود یا اینی از قرآن یا شمر
دو سرخه و یا سیر را جامه بخند که خد فیه بریت آن است. یکی از مقامات عهده نظامی ایران مقام

شیر بوق داران است که او را علمدار شیر می‌نامند یعنی پیشوا و سرانند در قشربداران.

سپهر بر دگر شیر، بر ایران خمر برانند می‌گوید. «من گفته‌ام که شیر عدالت پادشاهی
این است. آنرا با خورشید در حال طلوع نقش می‌کنند که ظهور است و در ربع خمر آن پدید است
این نقش در دیوار بر قیاس که بر مرمر و فلز می‌نقشند. و فلکان باستان آورده‌اند که ایرانیان قدیم
چون میخواستند خورشید را رسم کنند آنرا با چهره شیر می‌کشیدند که چون خورشید در برج شیر باشد از برجها بر دگر
بیشتر نیرو دارد.

ایرانیان گفته‌اند که آنرا چنین رسم می‌کنند و مانند بزم آنرا با چهره شیر می‌کشند. تنها دایره سطحی
می‌کشند و یک حلقه شمع گرد آن قرار می‌دهند.

لذا این نقاشی در برج مسافر، در دایره مسطوره نقش بوق ایران
و سکه بر مس ایران تمام شیر و خورشید نقش شده است. گفته‌اند که در سکه صفویه این نقش را بر روی سکه
برده‌اند که عبدلن سلطان جنید نخست آنرا در قشربدای خود نگار زده است بر این اساس که بسیار دارد
شیخ جنید یا سلطان جنید پدر سلطان حیدر و جد شاه اسماعیل بر سکه صفویه برده
که نسب او به پدیده یعنی الدین الحق از بدیله نیا سرور است خداوندان میرسد زیرا که میر صفی الدین
الحق صمد الدین و سرور میراوشیخ جوهری و میراوشیخ ایریم مورخ شیخ شاه و میراوشیخ جنید بعد است
که در ۱۵۰۰ در گذشته و بر سکه نقش شیر و خورشید را بر سکه صفویه صوفیه صفویه بیشتر از
۱۵۰۰ و در حدود او اواخر قرن نهم نگار برده‌اند.

در خانه در این زمینه رواج دارد که نقش بوق ایران بر شاه پادشاه خورشید بعد چون
شاه پادشاهان و در نقش بوق ایران است این را با خورشید نام کرده و در
بر قیاس نگار برده‌اند نقش شیر و خورشید را این را خراهم آمده است

البته بدست با آنچه ستر از این آورده شد این مصحح بحث نداشت است و دیگر حاجت بود
کردن آن نیست.

معهده بر این است صحیح مضاف از روایت در انداد ایرانی هم دلائلی که ستر خردیم در برحق
ویم در سکه سر بکار رفته است داریم. یکی که در دله ستر این است که (ستر غوس) از اصطلاحات رایج زبان
نادر در دوره مغویه بوده و مراد از آن نقشر ستر و خند ستر می بود سکه؛ سر سمن (غوس) است
و خف زبانی نیز این اصطلاح را ضبط کرده اند مؤلف بهار خیم مکتوبه در ستر غوس، صورت ستر که در
یک طرف غوس باشد و طرف دیگر نام ستر و این در مصفا بان و ستر رایج است. نوید ستر رای:

آوردن زدیست آسان نبود

خواهید بر در بر غوس ستر

سراج الدین ش محمد و رب مرفی ستر در کتاب خود (چنانچه است) گوید

(ستر غوس) صورت ستر است که در یک طرف غوس باشد و طرف دوم نام ستر است و این در مصفا
و ستر از رواج دارد و ستر نوید را نامیده کرده است.

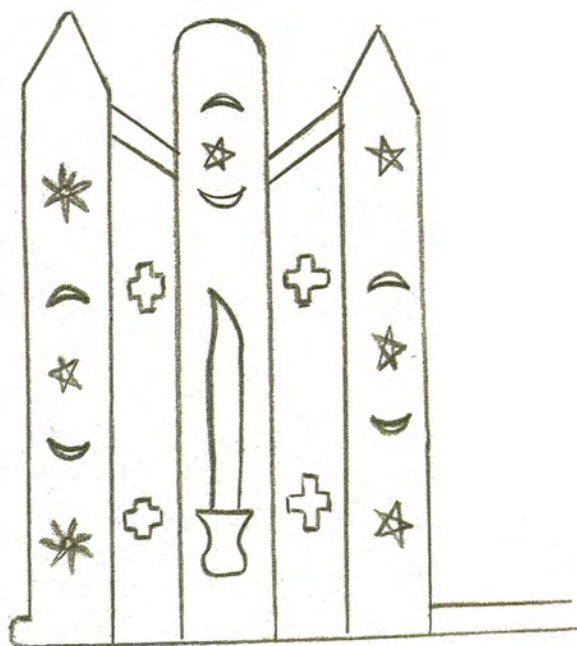
مؤلف خف آندراج هم مصنفان را نامیده کرده است.

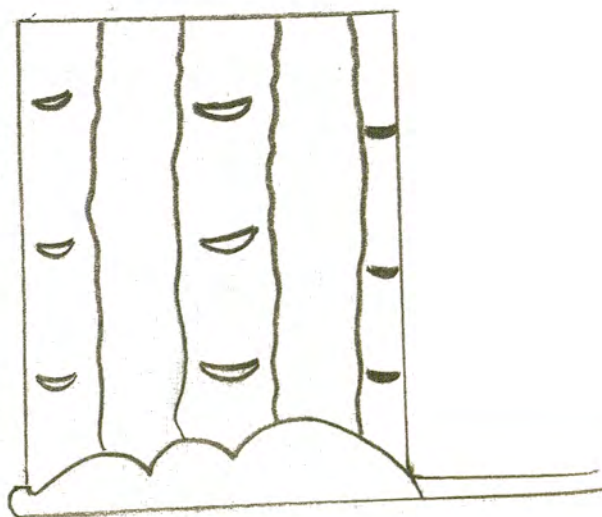
این نامیده که در یک از خف زبانی کرده اند از رباعی مرفی نوید ستر این است که
امروز هم این شعر در زبانهاست که در دور بر غوس ستر خوابیده است. یا آنکه مافوق در آن خف
کرده اند و گویند «روزی یک می ستر خوابیده است» که در این دو مصراع الهامی است.

غرض؛ بسیار از سکه؛ سر سمن مغویه باقی مانده است و در در آنجا هم مختلف

نقشر ستر و خرد و دره مرفی. کاربرد در زبان که نقشر ستر و خرد ستر در سکه؛ سر این اصول بوده
در خاک قمان هم یا بتقدیر مغویه و یا بر پیروان اصول زبان سلجوقیان روم سکه؛ سر با نقشر ستر
رایج مبه و نوعی از غرور شرا (از سکه؛ سر) مکتفه اند زیرا که نقشر ستر و خرد ستر و در سکه؛ سر زبان









ترکے بمعنی سیرت .

در باره نقشر شیر و خورشید در سیرت چهار زبان صغویه نیز جز آنکه سیرت از این گفت (یک
سفارت ایران در زمان دژ چهارم) تألیف در سیرت خزانور که شرح بسیار صواب و سیرتی از
سفارت مهر صابک سیرت و سلطان حسن مغور در دربار دژ ۱۴ پاوت و خزانور است در دست معلوم
که در در این سفر بر ۶ با خند و کشته که سیرت سیرت ایران در زمان صغویه بوده و کذا در سیرت با کلمه در زبان
زمان دژ میر چاپ گردانده و در میان صفحات آن کتاب موجود است کلمه پیر است که نقشر این سیرت
شیر و خورشید بوده است .

گفته اند از این در مقاله سیرت عال زلم در کتاب یا و نام و دینا و ایران نوشته اند و کذا
از سیرت چهار زبان در این دوره است . بنا بر این مقاله در دوره دریا در سیرت و کذا در سیرت و کذا در سیرت
میله سیرت که پنجاه پا تحت و در سیرت و کذا در سیرت و کذا در سیرت و کذا در سیرت و کذا در سیرت
باخته اند و این بر ده که کذا در سیرت و کذا در سیرت و کذا در سیرت و کذا در سیرت و کذا در سیرت
پس از سیرت .

نقش سیرت چهار زبان که سیرت آن سفید و در میان آن سیرت سیاه دیده می شود که در زبان و کذا در سیرت
ساده ساخته اند و کذا در آن نوشته شده و سیرت آن کذا در سیرت و کذا در سیرت و کذا در سیرت و کذا در سیرت
شیر و خورشید و کذا در آن کذا در سیرت و کذا در سیرت و کذا در سیرت و کذا در سیرت و کذا در سیرت
ریشه در دژ و کذا در سیرت و کذا در سیرت و کذا در سیرت و کذا در سیرت و کذا در سیرت و کذا در سیرت
نقش و کذا در سیرت و کذا در سیرت و کذا در سیرت و کذا در سیرت و کذا در سیرت و کذا در سیرت
در سیرت آن کذا در سیرت و کذا در سیرت و کذا در سیرت و کذا در سیرت و کذا در سیرت و کذا در سیرت
نقش و کذا در سیرت و کذا در سیرت و کذا در سیرت و کذا در سیرت و کذا در سیرت و کذا در سیرت

دایره گنگا دارست بجم نقش دیگر است از پس (برق تهر) که نیز رفته اند .

در دوره صفویه علم بعد شدیم امروز در دست با بکار می رود بکار مرخته بطوریکه در جنگ
چالدران (۱۵۱۴ میلادی ۹۲۰ هجری) چنین علم بدست ترکها افتاده و امروز می توان آنرا در موزه قصر
تاپ قاپو در استانبول دید .

سه مروج دایم علم و دایره مرده تحت نام الله دوم سر بر آرد با سرمه تنه و شمشیر یا نیزه مبدی
در دوره صفویه شیر و خورشید مجرای یک عکس است و مروج به سوره است .

بلغته و ستر مهربان این علم است پسید هیچ چند در بر زشت و بعضی نیز رفته شده و هر است
این علم جدید را چنین قریف می کند " رنگ سبز یک شیر خا بده . خدشید رنگی و در حلق طویک و
پسین علم است را دور را افسار بر پنج خود ضرب می کنند .

شاد رنگ برق شیر و خورشید با پر پر جم ، هر عهد خود را چنین قریف می کند . برق آنها
زک باریک پیاشه و بهجه رنگها با پر پر ، هر قمر سخته می کنند و در این بر قبا آیه امر از قرآن
می خوانند و یا شمشیر و الفقا را و یا یک شیر که خدشید طای بر است و در نقش می کنند و یکی از بهترین
مات خرد و در این شغل علم را می است .

چنانکه همام و دیم تنها سطح که از سلاطین صفویه که در بر جم خود نقش شیر و خورشید
نداشته و در سکه خود نیز شیر و خورشید نقش نکرده شاه اسماعیل صفوی است .

بر جم ، هر و سبز و یا در علم نیز شطرنج نصب کرده است قاسمی گنا در در وصف
در خفا را گفته .

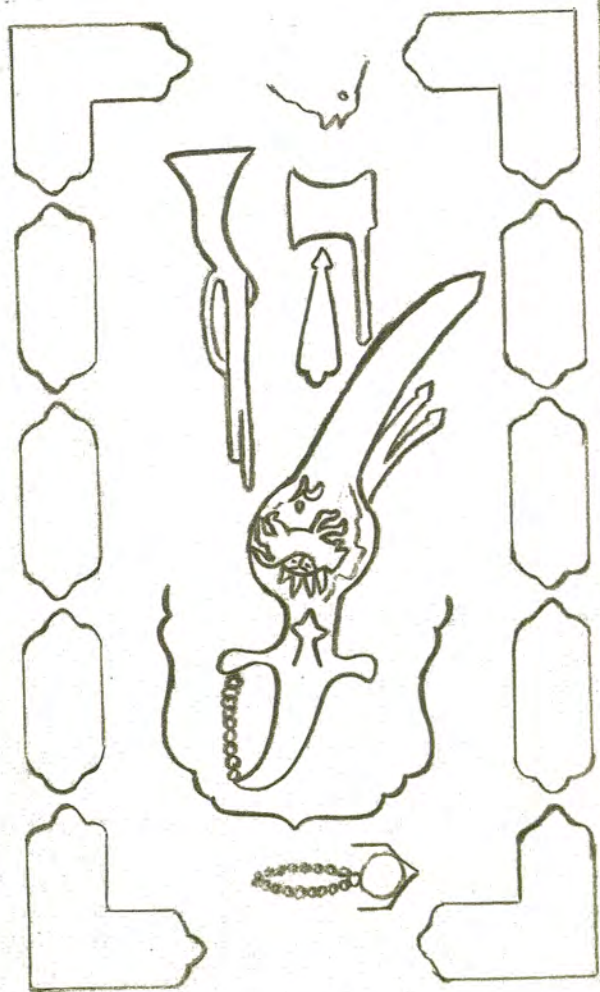
مدرسه آینه ماه و مهر

مجلس سبزه تنگ سپهر



سنگ قبر کتبی ۱۱۶۵ دارد در ۱۱ اندازه نزدیک داران.

۵-۱۰



دربالدر قصیر بر لذت حسین بیگ سفیرت و جابر که در سال ۱۹۰۱ میلادی دردم واروند
 و در آنجا کشته شده عذر حق خاموش و جانب دیده میزد و این عملت شیرین میزد که بود و در بار خود
 بلند نم و زبان که دالک داده و تاجی بالدر سر دارد و خنک شیرین طبع بر پشت شیرین است این قصیر
 در کتاب مردم بر آن نزاله سر له و عارضه ایرانش در صفحه ۵۴ ثبت است .

معلومه در کتاب ریس بریت فرانکو سر سفر مرزهای سفیرت و سلطان حسن میر با خورشید
 نزال و خرمساره ایران بر باب اول چهارم (نقاشی برست که در آنجا بر چرم ایرانش بالدر سر خرمساره
 در امتداد است و در سر بر چرم سراسراده که دم علم کرده و خنک شیرین تاجی و بالدر سر دارد و آن سال دیده میزد
 و این بر چرم دارا سر در زمانه است .

پنجین از چیزهای عجیب و غریب در مظهر قالیچه است که در چهار طرف میانه آن مکرر شیر و خورشید
 نقش است و این قالیچه شیرینه و خنک شیرین است و در دست دارد .

۴ - پرچم های نادره (۴۷ - ۱۷۳۶ میلادی ۶۰ - ۱۰۴۸ هجری)

نادره دو پرچم سلطنتی در دست حاله منور در کتاب تاریخ خود دردم بر شرح تاریخی تجارت و مظهر
 در بحر خرم (چاپ لندن ۱۷۵۴) چنین نقل کرده است .

نادره را دو پرچم سلطنتی است یکی راه ماه و خرم و آج و سفید و دیگر راه ماه و خرم و آج و سفید
 و در دست و از آن نسیات دیگر ظاهر بود .

گویند بر چهار قسم دو گونه فقر بر حرکت دادن در دست است و چهار آنها را از آن کرده
 و آنها را بر چرم نگین تر کرده و رنگها جدید بر آن بر چرم می آنها از ده که از آن راه ماه و خرم و
 زرد بود و دیگر بر زرد بر خرم است عملت بر رنگ جبهه این بر چهار قسم بود که در شش نوازده جزو هر یک شکست قطعی

و کاس آینه را بر غنیمت برد .

برچم با سرب یک تکه برآید (ابروی منی) با یک فوک در لبه بعضی از این برچم با قوز و برقی
سفید و بعضی دیگر راه راه بودند .

و اما در دنیا قوریک درشت جلد نرنگت ادر رواج فنطره شب ناصر الدین شاه را با مهر کرد کاغذ پادشاه
میدان درشت سیاه ابرو برچم با شست که چون شباهتی با برچم ها در دوره قوریک می ناصر الدین شاه می بود
و بیشتر برچم با سرب و سطلان عین شبیه است سیران حدس زد که مصدر آن از نور اطلال ساخته
از زبان مادرش درشته تصویر کرده باشد . این برچم با شست شکر و فوک دارند و تنی آنها سفید است و دور
آنها فولد با قوز و سبز احاطه کرده و در تنی سفید برچم در وسط شیر مندی با دم منم کرده بسیار خردی
در پشت او نیمه پیداست و شیر عین سرب است ندارد .

از دوره کریم خان زند سده جالبه باقی مانده و نگار قبر است که نزدیک ده واریات در این راه
بر سحر راه چالوس دیده می شود از نقوش که بر آن شده اند معلوم است بر سر خاک از شیر دانی نامی که پخته شده که در
سال ۱۱۵۵ گشته اند و چنان در این نگار نقش شیر نقشه و با طر و تیر و در سب دیده می شود قطعا در سرب راه
و در میان مغلط می شود که درشت تر که اسلحه با سرب است نقش کرده اند در این نگار نقش شیر و کله دیده می شود که معلوم است
در آن زمان قطعات از لشکر بایگ میرت و در دو کس است چوب این نگار در میان میرت خانه مستطیل مشیت معرق
قطعه اسلحه که در این نگار کشیده شده این از شیر دانی نام سروده اند که در آن

۵ - برچم در زمان قاجاریه

پادشاهان این دوره که پس از صفویه آمده اند چنانچه ولادت مستقیم تمدن صفویه بعد از این دوره

چیز بهیچ وجه تصرف نکردند و محضاً نه دوره قاجاریه که بدانشان است بر دروگانی دریا معتمد در اصفهان بمیراند
چنان رسوم و آئین در معتمد برقرار ماند و است لذا بخند نشان شیر و خند شیر را در سکه و در ضربت آن که است اند.

بنا شد است این امر که در آغاز دود فاجعه این ملک در دیار بخار رفته و در دیار خراسان رسیده
است یک آنکه در (دیوار غری - شرق) گشته شاعر عجب آلهای قطعه امریت بشمار فایز خراسان (دو شعر)
که عیناً بخط فایز نقل کرده اند مسلم است که این قطعه صاحب نیرزا ابو محمد خراسانی مرعشی بایلقی که تحت درجین الشرف
۱۲۴۴ قمری در ریافت با شفق که مرید میسر در ۱۳۴۰ وزیر امور خارجه تحقیق و مرید است برادر بیرق که با خود داشته
رسم کرده است و نقش این بیرق بنا بر تخمین این قطعه میسر و در دست میسر است .

کشته خدا را ای خدایم که عالم را
 فروخته که گویان الله و ملک سار
 زانکه سیر خدایم نفس و نفس دار
 ختم شد ترک عیب و نفسی افروز
 چهرش بعضی بیکان فکده عظم
 امرا که نامش را که خدایم سار

سفر دیگر یک قصه باد و باران است مختصر از سفر بعد است که در فارس اسم خود را (ملک شاه)
نظر زاده میراود و صاحب (کتاب) نوشته و در دیار میر گشته به زمان نوشته است (خرقنه - ناصر - زمانی)
و تنها در این کتاب بافتن سیر و جزئیات را رسم کرده است بلکه دنبال اسم خود نوشته است و در مقدمه در مقدمه
پایر در شهر رمضان المبارک سنه ۱۲۴۱ هجری قمری سیر و جزئیات را در این کتاب (ملک شاه) نظر زاده میراود صاحب (کتاب)
نتیجه سوال گرفت که در زمان قصه و در سال ۱۲۴۱ هجری قمری فی بافتن سیر و جزئیات را در این کتاب
تصنیف کرده است.

[illegible]

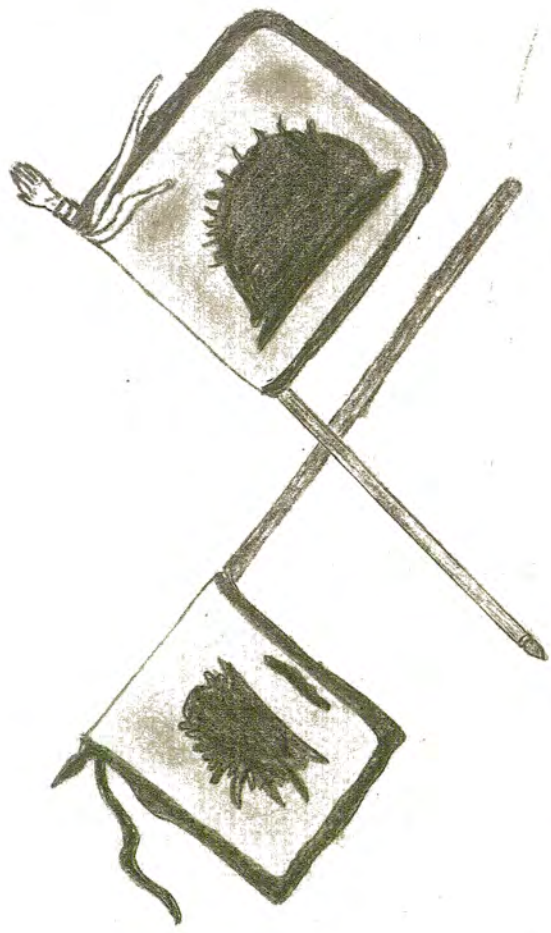
چیزهای صریح تعریف نکردند و محضاً مدح و تحاملاً که پادشاهان است بر درگاهان دربار مضمون در اصفهان مبعوثانند
چنان رسوم و آئینهای مضمون برقرار مانده است که آنجا پادشاهان است و پادشاهان را در هر دو طرف پادشاهان است که پادشاهانند.

برابر شدت این ادعا که از آثار دوره قاجاریه این حکمت در دیار نظایر رفته و پس خزاوال (نزد)
است یک آینه در (دیوان غریب سرخ) گشته تا عمر موج آینه قطع است بفرغای خزان (دو شتر)
که عیناً بخط ناصر نقش کرده اند مسلم است که این قطعه حاج میرزا ابوالحسن خان میرزا میرزا که نخست در بیج افشا
۱۲۳۴ قمری در ریفات با نقش آن در سپهر در ۱۲۴۰ و زیر امر خارجه قلعش و در بهشت بود بر سر قریه که با خود داشته
رسم کرده است و نقش این برقی بنابر نحاس این قطعه سیر و خداید بعد است .

فتح شد ترک عسید گیتی افروز
 کشته خدای ایران خردمند عالم گرا
 چو ترش بعضی گریان فکده عظم
 روزگار کوه کوه آنند و شکست
 ایران که پشیمان خردمند ایران
 زان سیر خردمند نفیر نشو و ارا

سفر دیگر به قفقاز: اروپا فرستاده است مخفی در منزل به است که در فارس اسم خود را (ملک شاه
نظر زاده میراد و رضا و دویان) میفرستاده و در دیار میر کتا به به زبانی فرستاده است (خرابنده - غایب - از منی)
و نه تنها در امتداد کتب فخر سر و در سفر را رسم کرده است بلکه دویان اسم خود فرستاده است و در قوم شد در دلدی
پایر در شهر رمضان المبارک سنه ۱۲۴۱ حج بنی میر و خدیویه از دست ملک شاه نظر زاده میراد و رضا دویان
نیت به میران رفت که در زمان قفقاز و در سنه ۱۲۴۱ حج بنی میر و خدیویه را در دست به است
تحقیق کرده است.

در زمان حضرت نفع نامه اسرارش از سر و خندید ایراد در سال ۱۲۵۲ جواب کرده اند
که در این وزارت امر خارجه این نیز چاپ شده و در مقدمه آن نوشته است "پس برای هر دولتی که
ترتیب و صلوات و در دولت علیه این دو هم باشد از سر و خندید متداول نباشد که قریب ۴۰۰ سال قبل متداول



از عهد ندرت این مملکت به سبب انتشار آن بی این باشد که در آن سیر و حرکت از قاصد و مظهر ملک
 درجه عالم می باشد و با این سبب اول بر تنش می کرده اند و چنانچه به تجربه و احوال که در عالم نجوم بر آنست چنین
 یافته اند که کوکب سیم سیاره در بعضی از بروج خوشنالد و در بعضی بد حال با این معنی که در بعضی از بروج اثر
 خوب با مظهر و سکنین از مضر رسانند و در بعضی اثر بد پس بر کوکب در هر بروج که خوشنالد به و اثر نیک با مظهر
 عالم بخشد آن بروج را بیت آن کوکب یا شرف آن کوکب نامیده اند و با این معنی بروج سید را هم بیت و شرف
 مشرق و در لغت آن دولت می دانند و از سید را سید می دانند که سیر و حرکت می باشد و در لغت آنست که بر
 شخص که خدمت می کرد و سید بودند یا به و مرتبه اول هم با مثال و احوال که هر سیر و حرکت کوکب مذکور در لغت
 که با این درجه سید که بیت او باشد سید حرکت آنرا نیز در بیت سیر کشیده با ذات تمام با میداده اند و این قاعده
 قویقه قرنها در این دولت متداول می بوده تا که دولت سیدم غالب و اکثر کفر از میان رفت و موقوفه جبار الحق
 و زحق ابداً نرسد و لیکن در بعضی ایام که سید و بقایای ایران را قلم چویم واقع است و حرکت سیر در ملک
 چویم است از این جهت که سیر و حرکت را تغییر ندانند و چنان که در سابق متداول و معمول بود و هر کدام از آن
 دولت و چنانچه حضرت که خدمت نماند می کرد با عطرش که سیر و حرکت را سیر فراموش می نمود تا قدرت او بر حق معلوم
 شود و دیگر آن نیز ترقی خدمت حاصل کنند و بقدم ترقی با قدرت پریند و تقرب بحضرت چویند که در سنوات ساله
 تا اواخر عهد خاقان منصور عطرش که با سبب دیگر مرگ داشت

در این مقدمه نیز تصریح کرده که سیر و حرکت در زمان خفیه هم معمول بود و در آنکه سیر
 آن نیز از این دوره باشد و سیر سید است در عصر سلفام و در آن امر خارجه لفظ عامه دیگر نیست
 که می دانند که سیر و حرکت را در زمان ناصرالدین شاه اصلاح کرده اند

صاحب منصب خاقان سید محمد کاپار دور ویر که در سال ۱۸۱۳ و ۱۸۱۴ بر اثر آموگاری
 سپاهیان ایران در کمر ایران به است در سفر نامه خود درباره سیر و ایران می گوید «دخشا بزرگ و کجک ایران»

دارای نقش کور است که شیر خفته است در برابر کارش در حال طلوع و با این عایت سلطان بی سلطان خفته
تا جابر ۱۰ تا بدیر چهارمین از دربار ساخته سفید و چشمه سبز است - بر چهارمین سرف است و بدو
آنها در است از نفره که دست به ۱۰ بر چهارمین که دست و بدو در آن نیزه زنی است که بدین نیزه های
سواران انداخته است.

در این کتاب تصویر ۱۰ سرف و در یک زان خفته است جماعت و اندک در طرف راست باشد
برگزین است و زین آن سرف تیره و شیر و خد شیران نهاده است و در طرف چپ باشد که چوهر است و در این
آب تیره و شیر و خد شیر زرد دارد.

در این صورت قطعه در دوره قاجاریه از روزگار تخت و تاجان است که در این است که در این است
و جنت نهادگار برده اند شیر و خد شیر است.

و کف دیگر که در این زین باز مرا حذر دارد و دو کف و این است که در کتاب «ایران»
که در ۱۸۴۱ میلادی در سلطنت محمد شاه در این چاپ شد است میگوید «در میان این بر چهار (که پادشاه
ایران دارد) یک است که در آن نقش شیر و خد شیر است که دو تیر دارد و دو انعام (او دیگر که در آن خد شیر می
بیند که در دوره سرف میروید شیر خفته است و در آن خد شیر است در حال بر آمدن این به سمت ایران
و در کاخ شاهی بنده میکنند - در سرفی که در میزن میکنند و آنرا در سرفان شاهی نظامی میزن میزن بدست
این بنده از سربازان و صاحب میضای خد میزد که در دست است از ساخته اند و نیز بچندین از دربار و سرفان
نکته است که این کف آمده است که شیر و خد شیر در این دوره قاجاریه نیز به کمال شد
است و در این سرف که اندک است است شیر و خد شیر است که در کاخ شاهی و در طرف با در در دوره قاجاریه
نزد آن دیده شد که در آن سرفان آن سرف از سلطنت ناصرالدین شاه به این رسیده است و در این کاخ شاهی
پنهان است.

در آغاز دور و کا حاربه اقبال سر خفته بر سر پشته بنده ای که اندک خزان خزان
که سر خفته به سر پشته و آنکه سر خفته در خفته بر سر پشته که اندک خزان خزان
سر خفته در و در خفته بر سر پشته که اندک خزان خزان
آغاز در خفته بر سر پشته که اندک خزان خزان

سر خفته بر سر پشته که اندک خزان خزان
سر خفته بر سر پشته که اندک خزان خزان
سر خفته بر سر پشته که اندک خزان خزان
سر خفته بر سر پشته که اندک خزان خزان

در این دور و کا حاربه اقبال سر خفته بر سر پشته بنده ای که اندک خزان خزان
با نقش سر خفته بر سر پشته که اندک خزان خزان

بنابر این معلوم می شود که سر خفته بر سر پشته که اندک خزان خزان
که در این زمانه که سر خفته بر سر پشته که اندک خزان خزان
دوره ظهور و رشد و گسترش سر خفته بر سر پشته که اندک خزان خزان
و سر خفته بر سر پشته که اندک خزان خزان

از دوره آغازین سر خفته بر سر پشته که اندک خزان خزان
می شود که در این زمانه که سر خفته بر سر پشته که اندک خزان خزان

« یا علی »

برای که از او اثر خزان ۱۹ در سر خفته بر سر پشته که اندک خزان خزان
پس از این و سر خفته بر سر پشته که اندک خزان خزان
بر سر خفته بر سر پشته که اندک خزان خزان



برق سفید ایراد بفرستد در زمان سلطان حسن



نقش شیر و خورشید سفید به عیار دردم



که طلای ۱۰۰ تومان در دوره آغا خاں
که نقش شیر و خورشید دارد

افواج پادشاه علی باستان و دستان سیر و خداید دارند و دو بدو کتاب تاریخ ایران خود می‌نویسد
 "یک از امتیازات پادشاه ایران حق برادرش بر چهار صد است و دوستان سیر و انفعار نقش می‌دهد و یک دیگر
 که دوستان سیر در حال ورود به برنج سپید دیده می‌شود. سیر خرابیده و در پست او خداید طالع قرار داده می‌شود
 این همه است در حقیقت و نقوش و در دوسر برچ با دوخته می‌شود"

لی با این همه در تابع سیر است و معروف است که ایران در سر که در موزه ایران باستان وجود است برچها می‌کند
 همه را جمع است و می‌شود ایران است می‌کند اما در سیر سیر خداید یا سیر و انفعار است بلکه این برچها سیر است
 زیرا که سیر اینها و نقوش است. بهر رو سیر اینها جمع است و می‌کند که گفته و که دو بدو بر مایه شسته نقش می‌دهد و این ادرا
 مهر و دستان از دوره جمع است و تأیید می‌کند.

چیزی که از نظر تاریخچه برچ ایران حاضر است که است و در دستان در دستان ایران سیر اینها سیر
 ایران سیر نظریه است در سال ۱۸۱۶ میلادی که کوثر کوف می‌نویسد برادر دستان گویا در زمان پادشاه کشیده
 است و اینها سیر و خداید سیر است که برچ سیر و خداید سیر است و در ایران برچ چهار دستان و دوره دارد است
 متن برچ سفید است و در وسط آن سیر رنگ استاده است و سیر کشیده دیده می‌شود که سیر سیر سیر سیر است و در دستان
 سیر افاده است.

در این مکرر از انفعار و دو بدو که چند سکه در دست می‌کند و تاریخچه سیر و خداید سیر و انفعار نقش می‌دهد
 که در سیر است و سیر از سال ۱۲۸۰ و آن نزدیکی است و اما گاهی می‌کند که دستان رسمی ایران سیر سیر
 از سال ۱۲۸۰ آغاز گردیده، البته از احاطه سیر است و در آنکه در دست است که سیر را استاده و سیر در دست
 دستان می‌دهد. و از آنجمله است سیر و خداید که پاسریک است و دستان زده می‌دهد و سیر سیر و انفعار است و در
 که سیر سیر سیر سیر است و در دستان و سال ۱۲۵۹ هجری قمری یعنی سال ۱۸۴۲ میلادی سیر است

و بعد از آنکه در عهد دوم که تاج ایزد خود در صفر ۴۲۹ جاب بر سر کمر که امر از هر شاه را فخر کرده
که یکطرف آن رشته شده باشد انبیا و حمیرا ضرب در آن عهد در سال ۱۲۵۵ یا ۱۲۵۸ رقم آن گاه خوانست
و طرف دیگر که شیر و خورشید است بعینه شیر و خورشید بر سر امروزر

بنابر این نیز گفت که تاج واقعی بر سر امروزر شیر و خورشید از او است و سلطان هر شاه است و این
موضع نیز در آن عهد که هر چه از عهد و قسم آن نیکو مطلع بود

معرض است که هر شاه نامهای هر دین و دولت در هر یک را تغییر داد و شیر خسته را پادشاه
و شیر بر پشته او داد و شیر که از دین بزرگیم جلد نزد حاج میرزا آقاسی آمد و نسبت به این اقدام دولت امر را
کرد و سزا منظر دولت ایزد را از این حرکت استغفار کرد حاج میرزا آقاسی باینکه بگذر زده گفته بود و شیر
خوانست و از این و شرف آن که رفتار نیکو گامی اوقات از فتنه خسته میزد و میخورد... چنین وضعی
آنقدر مهم است که سبب این همه گفتنی باشد

اما چیزی که مسلم است در تمام مدت دولت ایزد بخیر و شیر و خورشید که بالمر نام بر وزارت
امور خارجه و دولت و مکرر شده و شیر خفته و خورشید بر سر بود و این رسم تا این اواخر نیز ادامه داشت و شیر
در بر چرخ ایزد و در اینجا نشست و چهاره پیاده حافظ و نگهبان کوزه تا نزد ایزد گشت

برای آنکه در زمان شاه صمدیه که در خطبه بر چرخ زمان هر شاه است و در بر چرخ دوزار
باریک خورشید و شیر و خورشید بر چرخ فقر را یا سید به در وسط آن شیر و خورشید بر سر می نشاند و کوبک
نزد شیر و خورشید بر چرخ زمان هر شاه دیده می خورد این بر چرخ شیر و خورشید یک بر چرخ در بر سر و متنی سفید با شیر و
خورشید در وسط در آمد

رنگ برچشم ایران

این امر باقی بود تا ۲۹ شعبان سال ۱۳۲۷ هجری قمری در آن شب برچشم مهر پنج ششم قازان بهیسی که میگوید: «الان بسی برقی ایرین سبز و سفید و سرخ و بدست میر و خورشید است» برچشم ایرین تغییر کرد و بهریت اندر آمد و گرد این برکت رنگ چنانکه دیدیم که از او منور و دره قاجاریه استعلا میشد و بهرگز طرز قرار رفتن این و فلکها بدست خطی نموده و بطور تحقیق میران گفت که مت ایرین در محاذ فقر قازان اسرار خود را در درق این اساس کرده پای اروپائی گرفتند برچشم خود را نیز تقلید از آنها تغییر داد. فتوی آینه از قدیم باقی ماند الا که برقی و بدست سبز و زرد است و اما بدست بدست دو کلمه نیز در باره شاه است رنگ خطی برچشم ایرین گفته شد و مندر سر خوشگ نیز در درقها در آنکه در سال ۱۳۲۷ در روزنامه هر ایرین در خصوص شاه است رنگ نوشته چنین اظهار نموده و فقر از کتاب زبان و ادبیات فارسی بقلم آسترودیک: «رنگ سبز برچشم گویا از لحاظ دین مبین اسلام و مخصوصا از این نظر که توحید بیان محمد شمرده می شود آتاب گردیده است و رنگ سرخ از برچشم سلسله ترکان سلجوقی که سالها در ایرین سلطنت کرده اند گرفته شده و چنان هم به بدست زیرا خلیفه شاه از سلسله قاجاریه بوده و اصله از نژاد ترک میباشد»

آینه آسترودیک در باره رنگ سبز برچشم ما نوشته اند حقیقا صحیح است و در بیاط کالی با رنگ سبز دارد و رنگ سبز حقیقا بدست شیعیان است و چنانکه قبلا هم دیدیم شاه بهمن بر چرمی سبز رنگ شربت و اما تا کجا آسترودیک در ادعای خود راجع به رنگ سرخ از سلسله ترکان سلجوقی گرفته شده صحیح باشد در این خصوص معذرت میطلبیم و آنچه حقیقی است رنگ سرخ از قدیم در بین رنگهای چهار ایرین دیده می شود چنانکه دیدیم هم برچشم نهانشان از غوغای سرخ بوده و هم خرد خرد و رنگهای برچشم ایران سرخ را مخصوص نام میبرد.

در این خصوص مطابق زنتیات اثر نفسی متن برقی ایرین با بدست سبز و زرد شده تا پیش از شریعت با برچشم سبز بود که حاشیه سبز از سه طرف میبود و در شریعت اول تقلید برقی خورشید که بر خورشید اند رنگ آینه بدست طبعیا قازان رنگ

درنگ سفید مددست سلطنت درنگ سرخ مددست انقلاب بعد است. تغییر پیدا کرده است.

پاینده و جاوید باد ایران و چشم شیر و خورشید - پایان ۱۳۳۰



کتابخانه ملی و مرکز اسناد